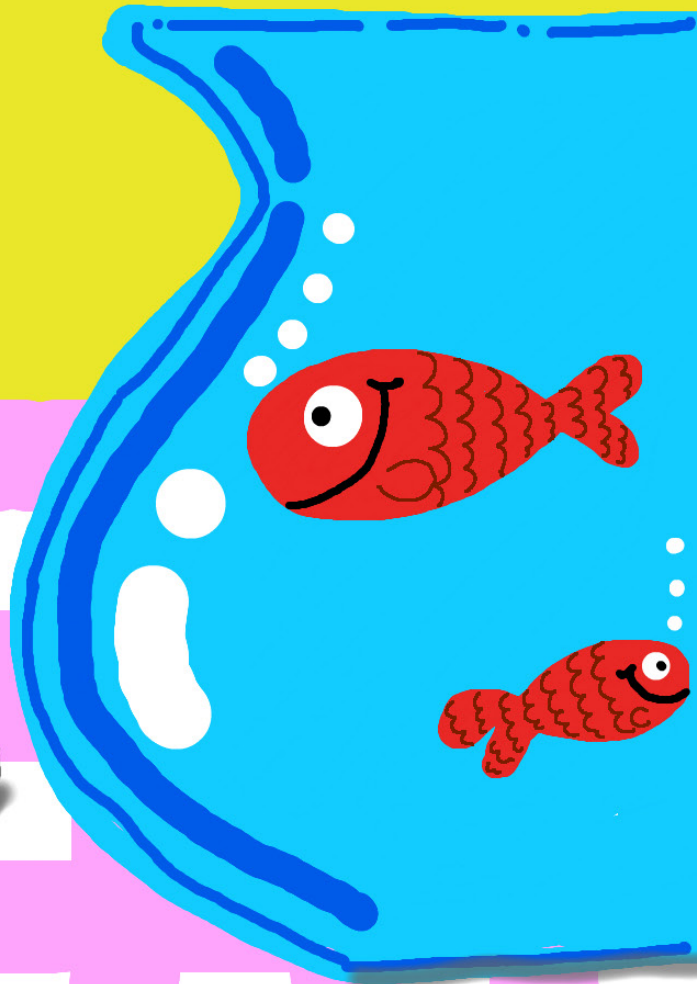


سلام کتاب!

رسالہ ای (در مورد) «عید کتابچی بخونیم؟!»



امام صادق (ع) می فرمایند :
«کتاب های خویش را صفه
کنید زیرا به زودی به آنها
نیازمند خواهید شد.»

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام فدایی که برامون از آسمون کتاب فرستاد!
سلام و درود!

راستش الان نوشتن برابم کمی سفت است، ساعت از ۹ گذشته و ما امروز درگیر آماده کردن اینی بودیم که الان دست شما است. نمی دانم چه قدر موفق عمل کرده ایم، اما به خاطر عجله ی ما حتما فیللی ایراد دارد، که به بزرگواری خودتون ببشید!

اما اصلا چرا این جزوه رو در آوریم؟ هدفمون این نبوده که دورهمی به جزوه ای هم در بیاریم و بدیم دست ملت. راستش ما دوست داریم که هممون با کتاب آشتی باشیم. اختلافات گذشته با کتاب رو فراموش کنیم. می دونم که همش تقصیر کتاب بوده اما قبول کنید که خوب ما هم به جاهایی تند رفتیم. ما هم به کتاب توهین کردیم، غرورشو شکستیم. شاید برای یه کتاب هیچ توهینی بالاتر از فونده نشدن نباشه. این که کتاب رو بزاری توی قفسه و نونیش غرورشو می شکنه!

ببشید که انقدر از این شافه به اون شافه می پریم. سرتون رو زیاد درد نمی یارم. ما تازه داریم به دنیا می آیم. نه اینکه قبلش نبوده باشیم. بودیم اما داریم سعی می کنیم که برای خودمون یه پریمی پیزی دست و پا کنیم. یه مملکتی برای خودمون جور کنیم، یه قبیله ای، یه دورهمی ای، یه جور هویتی که بمونه. یا یه همپین چیزهایی. کارمون هم همون رفع اختلافات و سوء تفاهم های بین شما و کتاب هستش. الان فکر کنم هیپی نفهمیده باشید. منظورم اینه که ما می خوایم بر و بپه های کتابفون دانشگره فنی یه پاتوقی داشته باشن، هم خودشون کتاب بفونن و هم بقیه رو با کتاب آشتی بدن، نمایشگاه بزارن، کتاب معرفی کنند و از این جزوه ها ی ففن که دستتونه در بیارن! البته فعلا ما به دکه داریم که می خوایم برایش کت بدوزیم!

در راستای همین اهداف ففمون، نمایشگاه کتاب برگزار کردیم و می کنیم. کتاب به شرط چاقو می فروشیم. (بی شوفی!)، کتاب معرفی می کنیم! اصن مشت و مالتون می دیم. همورک هاتون رو می نویسیم. دستتون رو می بوسیم. اصن هرچی شما بکیر! خلاصه هر کاری از دستمون بر بیاد می کنیم فقط جان من این اختلافاتون با کتاب رو بزارید کنار! روی همو ببوسید صلوات بفرستید تموم شه بره!

دیکه اینکه تازه اول راهیم و این شروع کاره. فیللی ایراد داریم. و شما هم می تونید در این زمینه کمکمون کنید. ایراداتمون و خراب کاری هامون رو بهمون بکیر لطفًا! (یارم بندازید اون پایین یه ای میلی چیزی بنویسم براتون!)

اما این جزوه داستانش چیه؟! داستان اینه که ایام تعطیلی های عید یه فرصت فویبه برای آشتی کنون با کتاب! برای همین هم ما رفتیم و از یه سری از دوستای شما که با ما هم دوست بودن پرسیدیم که چه کتابی رو برای عید پیشنهاد می دن، بعد یه سری دیکه از دوستاتون نظرشون رو در مورد اون کتاب برامون فرستادن و این نظرات رو مرتب کردیم و شد این جزوه! البته ماجرا یه خورده مفصل تر از اینی بود که گفتیم! همینجا هم من از همین تریبون از همه ی اونهایی که کمکمون کردن تشکر می کنم! آقا فیللی لطف کردید! ممنون. ایشالله تو شادی هاتون جبران کنیم! ایشالله عروستون! ما مخلصیم!

بعد هم سعی کردیم اغلب کتاب هایی که اینبا معرفی شدن رو با تفهیف براتون بیاریم، یه نمایشگاه کوچیک تو امیرآباد راه انداختیم، اما خوب یه مشکلاتی همیشه پیش میاد، که به خاطر همون ها نشد همه ی کتاب ها بی که معرفی شدن رو براتون بیاریم.

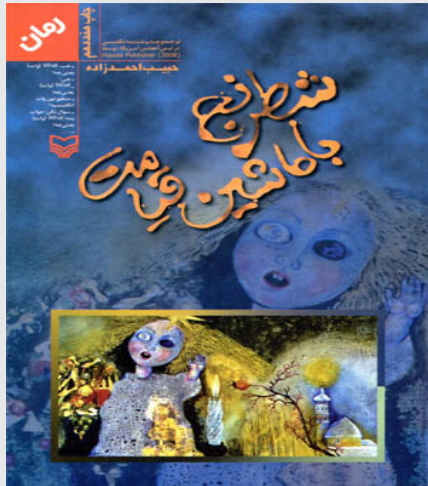
نلته : اینکه ما همین تازگی ها تو دانشگره ی پایین مزاحم دوستان بودیم و نمایشگاه برگزار کردیم، برای اینکه یه موقع از دیدن ما خسته نشید گفتیم دیکه مزاحم نشیم! اینه که ایندفعه بالا برگزار کردیم که بپه های بالا هم مستفیض (درست نوشتیم؟) بشن! اما اگر یه موقع تو این جزوه کتابی رو دیدید و دلتون فواست و هوس کردین به این شماره پیامک برید : ۰۹۱۹۶۲۲۶۰۳۰ (شماره آقای رضاعلی، فیللی آقااست! نمی دونم فبر داره شمارش رو داریم به ملت یا نه!!!) فرداش هم می تونید از دفتر بسیج کتابتون رو تمویل بکیرید، البته اونایش رو که تونستیم تهیه کنیم.

حرف آخر هم اینکه سال خوبی رو براتون آرزو می کنیم! ایشالله همیشه به شادی! عاقبت به خیر شی جوون!
باما باشید :

patoughketab.ut@gmail.com

یا علی

شطرنج با ماشین قیامت / حبیب احمد زاده / به پیشنهاد
علی بهرامی (این مفروضات منو کشته!)



فرض کن سرما خوردی و داری از حال می ری، توی یه شهر تخلیه شده بالای یه ساختمون، با یه بیسیم (اونم تو سکوت قبل عملیات) و دوربین چشمی و دفتر و خودکار نشستی که گرای یه رادار فوق حرفه ای رو به یه مشت خمپاره انداز دستی بدی!

به عنوان یه مهندس، خوندن این کتاب خیلی می چسبه، دیده بانی برخلاف اون چیزی که به نظر می رسه اصلا کار ساده ای نیست؛ خمپاره رو که ول می کنن رادار «قیامت ساز» سریعاً خیلی سریع در مقایسه با گرا دادن یه آدم معمولی با دوربین چشمی) گرای خمپاره چی های خودی رو می ده، توپ خونه ی عراق هم کل منطقه رو با توپ می زنه (کاملاً نابرابرانه)!

یه سری ماجرای بامزه هم این وسط پیش میاد؛ رفیق شخصیت اصلی تیر می خوره، جابه جایی ماشین غذا هم می افته گردنش. تو این موقعیت با یه سری آدم جالب آشنا می شه. یه مهندس دیگه که تو خرابه های شهر زندگی می کنه و کاکتوس نیگه می داره، یه خانوم که گذشته ی تاریکی داره و یه بچه .

بدترین چیزی که در مورد این کتاب باید بهت بگم اینه که اولش گنگ شروع می شه، تامدتی نمی فهمی کی به کیه، بنابراین باید صبور باشی؛ ولی اگه از قصه های حماسی درباره آدم هایی که از هدفشون دست بر نمی دارن، قصه ی نبردهای نابرابر با حساب و کتاب های غیر منطقی، خوشت می یاد حتما این کتاب رو بخون!



دنیای سوفی / یوستین گورد / به پیشنهاد صابر نیکنام

شاید هیچ کتابی برای شروع آشنایی با فلسفه بهتر از این نباشد... عنوانش رمان است اما در واقع خلاصه گویایی از تاریخ فلسفه است... داستان توجّهات آدمهای مختلف به ابعاد گسترده ی وجود انسان و تعامل آن با چیزهای دیگر... خود نویسنده همان اوایل کتاب مثالی می زند که شاید بهترین تبیین ممکن از چیزی باشد که تعریف می کند...

شعبده بازی را تصور کنید که از درون کلاهش خرگوشی را بیرون می آورد... قاعدتاً خرگوش نمی فهمد که مورد حقه شعبده باز قرار گرفته است... حالا فرض کنید که خرگوش خود دنیاست - حقه

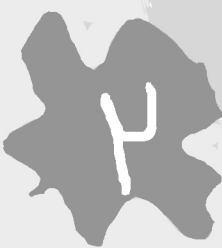
ای که ناگهان رو شده است... ما آدمها بخشی از این دنیا هستیم شاید مثل شپش های روی تن این خرگوش... فیلسوفان شاید آن شپش های کوچکی هستند که می خواهند از موهای روی تن خرگوش بالا بروند تا بتوانند مستقیم در چشم های شعبده باز نگاه کنند...

کامنت از غزل صاحب زمانی

خلاصه بگم دنیای سوفی یه کتابیه برای آشنایی با فلسفه... به نظر من کامل و روانه، فقط یذره حالت کتاب درسی داره... خسته کندیست نسبت به رمان... شازده کوچولو رم که همه میدونن دیگه... نماد یه کسیه که داره از بیرون به زندگی ماشینی آدم نگاه میکنه و...

کامنت از زهرا رضاپور

Mnm donyaye soofio shazde kochulu ro khundam. Shazde kochulu ba zehniate bachegunei k be onvane pishfarz b adam mide , baes mishe mokhatab b hamun donyaye sade o bi alayeshe bacheha bere o azun zavie be adama o donya negga kone k b nazaram inesh aalie. Donyaye soofi b nazaram zehne mokhatabesho vosat mide o gostarde mikone o ba goftane nazar ha o ide haee k tu zaman haye mokhtalef bude ; behesh in ejazaro mide k b ekhtiare khodesh bardasht e dorost az zendegi kone...



مرشد و مارگاریتا/ به پیشنهاد صابر نیک‌نام

داستانهای روسی معمولاً خوبند... مرشد و مارگاریتا شاید یکی از بهترین فصل اول‌ها را در بین کتابهایی که خوانده‌ام داشته است... خودتان تصور کنید زمانی را که شیطان یکی از شخصیت‌های داستان باشد و برای حل مشکلی به مسکو آمده باشد... مرشد و مارگاریتا سه داستان را دنبال می‌کند... یکی داستان سفر شیطان به شوروی... دیگری داستان به صلیب کشیده شدن مسیح توسط پونتیسوس پیلاطس و دیگری داستان علاقه مرشد و مارگاریتا... بولگاکف دوازده سال آخر عمرش را صرف نوشتن این کتاب کرد اما فضای خفقان ادبی دوران استالین باعث شد تا این کتاب ۲۵ سال پس از مرگ او و آن هم با سانسور و حذفیات منتشر شود... استقبال از این کتاب آنقدر زیاد بود که بدلیل کمیاب بودن نسخه‌های آن جلسات قرائت عمومی برای آن تشکیل می‌شد...

جنایت و مکافات/ برادر داستایوفسکی!

به پیشنهاد سید رمضان حسینی

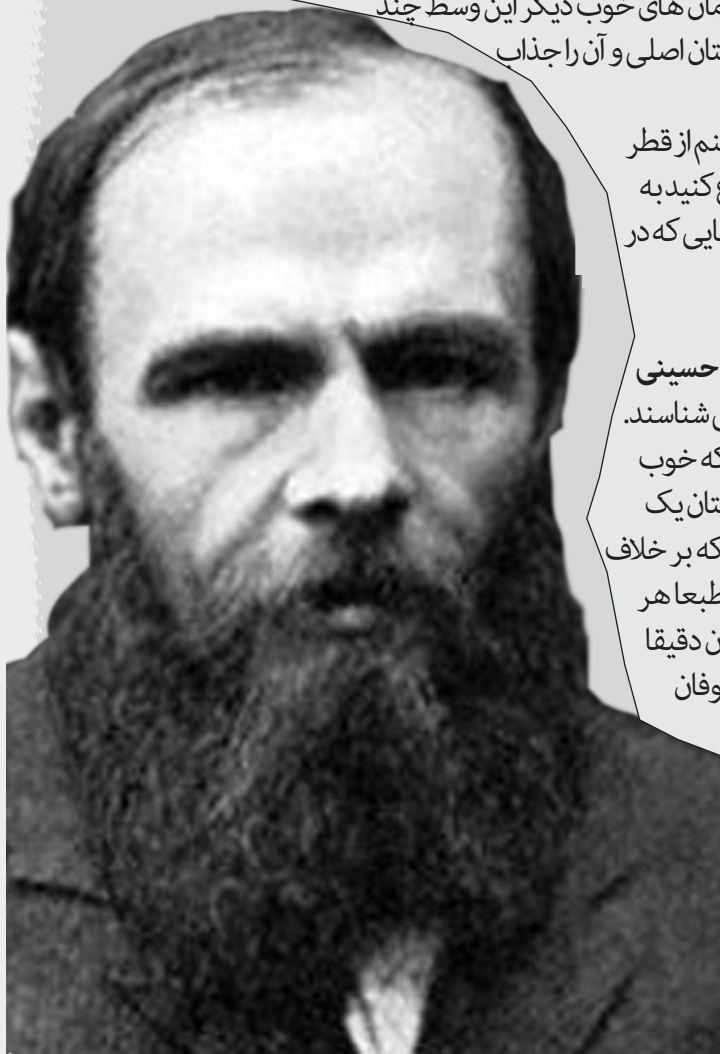
اگر به من بگویند از بین تمام رمان‌هایی که خواندی بهترین‌ها را نام ببر این کتاب قطعاً جزء سه‌تای اولی است که اسم می‌برم. راستش را بخواهید از نظر من کسی که این کتاب را نخوانده باشد نمی‌تواند ادعا کند که اصلاً در عمرش رمان خوانده!! جنایت و مکافات یک رمان خوش ساخت و روایتگر یک جنایت است؛ یک روایت تقریباً بی نقص از یک قتل خاص. داستایوفسکی از قبل از وقوع قتل شروع می‌کند به توصیف حالات و احوالات قاتل و لحظه به لحظه با او پیش می‌آید و این کار را به خوبی ادامه می‌دهد. البته؛ مثل تقریباً همه‌ی رمان‌های خوب دیگر این وسط چند تایی هم داستان فرعی جالب هست که گره می‌خورند به داستان اصلی و آن را جذاب تر و پیچیده‌تر می‌کنند!

کلا به عنوان یک پیشنهاد به هر آدم رمان خوانی، پیشنهاد می‌کنم از قطر کتاب نترسید و یک نفس عمیق بکشید و بسم الله بگید و شروع کنید به خواندن کتابی که احتمالاً قرار است بشود یکی از بهترین کتاب‌هایی که در عمرتان خوانده‌اید...

پرواز شبانه/ آنتوان دو سنت اگزوپری/ به پیشنهاد سید رمضان حسینی

آنتوان دو سنت اگزوپری را همه به خاطر شازده کوچولو پیش می‌شناسند. اما آنتوان جان یک سری کتاب‌های خیلی خوب دیگر هم دارد که خوب دیده نشده و از قضا پرواز شبانه یکی از همین کتاب‌هاست. داستان یک روایت جمع و جور راجع به یک شرکت حمل و نقل هوایی است که بر خلاف مسائل مرسوم آن زمان در شب‌ها هم به پروازش ادامه می‌داد و طبعاً هر حادثه‌ای در آن پروازها به اعتبار شرکت لطمه می‌زد. از قضا داستان دقیقاً راجع به یک حادثه است؛ یک توفان و درگیری آدای قصه با این توفان لعنتی که قرار است زندگی‌شان را به هم بریزد.

این کتاب از لحاظ روایت که بی نظیر است؛ خیلی نرم و روان داستان را جلو می‌برد؛ به لحاظ شخصیت پردازی هم فوق‌العاده قوی است؛ اصلاً آدمی زاد با همه‌ی شخصیت‌هایش می‌تواند راحت احساس همزادپنداری کند! راجع به نثر و ترجمه‌اش هم چیزی نمی‌گویم چون همه‌مان در دبیرستان تکه‌هایی از این کتاب را خوانده بودیم!



کتاب کردستان (شهید چمران) به پیشنهاد فرهاد سراج زاده

اساساً سوال اینجاست مگر مردم یک قوم نمی تونن برای تعیین سرنوشت خود مستقل عمل کنن؟ این روزها برای کسانی که فیلم «چ» حتمی کیا را دیده اند سوالات زیادی در مورد کردستان و شهید چمران پیش اومده. پس بگذاریم خود چمران از کردستان بگوید:

«در کردستان نیز، احزاب چپ، ابتدا قدرت چندانی نداشتند و جز چند درصد از مردم موافق آن ها نبودند... اگر کسی از آن ها متابعت نکرد، خانه اش را منفجر می کنن و یا دکانش را به آتش می کشند، و یا حتی او را تصفیه می کنند (یعنی می کشند)»

و سوال بعدی اینجاست که با چنین مجموعه

ای باید چگونه برخورد کرد و دولت موقت در آن روزگار با

این جنایات چگونه برخورد می کرد؟

چمران بارها در کتاب می گوید: «به مدت هفت ماه، دولت و ارتش سکوت کردند، یا بهتر بگوییم وجود و حضور نداشتند و این احزاب چپ، مسلح شدند، قوای نظامی را خلع سلاح کردند... بی گناهان را کشتند... ولی دولت مرکزی در مقابل آن ها سکوت کرد» و بالاخره آن چه چمران معتقد است باعث نجات کردستان شد «تا بالاخره در قضیه پاره، آن هم به فرمان امام خمینی (ره)، ارتش به حرکت در آمد...»

لبنان: به پیشنهاد صابر نیک نام

چمران آدم ویژه ایست و این ویژه بودن و تمایز نیاز به توضیح چندانی

ندارد... لبنان شرح روایات چمران است از آنچه که دیده و شنیده است...

روایت اوست از فریادهای ضجه آلود شیعیان لبنان...

لبنان از آن جهت کتاب خوبیست که می تواند خواننده را در حساس ترین

روزهای جنبش امل، در تنهایی شبهای کودکان و جوانان مدرسه صنعتی جبل عامل

و همچنین لحظه های تلخ خیانت و خودفروشی و دین فروشی، میانه جنگهای

داخلی لبنان قرار دهد... و چمران همه اینها را به چشم خودش دیده است...

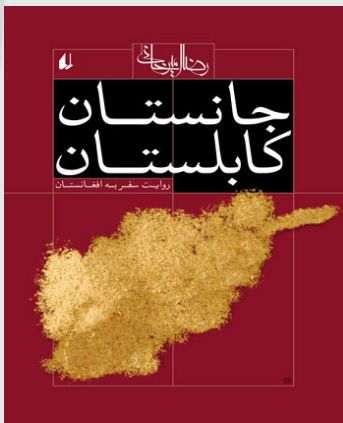


فرداشکل امروز نیست

به پیشنهاد سیدرمضان حسینی

«نادر ابراهیمی خوندن» را به ۲ علت دوست دارم: ۱- نثر جالب و متفاوتی که دارد (که از قضا در هر داستان و نوشته ای هم عوضش می کند این نثر را) و ۲- نگاه جالب و نویی که به مسائل دارد و منجر به روایت هایی می شود که استثنایی اند (کسانی که سه دیدارش را خوانده اند می فهمند چی می گویم). حالا فرض کنید این آقا نادر با این خصوصیات نادرش بخواد یک سری داستان کوتاه درباره انقلاب بنویسد. فرداشکل امروز نیست دقیقا همچین چیزی است. چند تا داستان کوتاه در فضای انقلاب و مبارزات زمان محمدرضای پهلوی که در آن هم داستان نمادین هست (طبق معمول) و هم داستان های نسبتا رئال. کلا کتاب خوب و قشنگی است و از قضا میشود یک بخش هایی از تفکر نادرخان را که در باقی آثارش چندان معلوم نیست این جادید.

کاپوچینو در رام الله / خانوم سعادت امیری / به پیشنهاد سیدرمضان حسینی (سید خیلی باحال نوشته بودی، دمت گرم!) آقا «من دیگه حرفی ندارم»! اصلا اسم کتاب کافی است که کسی بخواد با کنجکاوی آن را بخواند! تازه اگر بفهمد اسم اصلی کتاب بوده «شارون و مادر شوهرم» که دیگر هیچی! در کل این کتاب یک سری خاطره نسبتا کوتاه واقعی است از یک خانم کمونیست فلسطینی که در رام الله زندگی می کند و کلا خاطره هایش فضای طنز جالبی دارد! و چون برخلاف اکثر اخبار و اطلاعات ما ایرانی ها درباره فلسطین، دقیقا از داخل آنجا نوشته شده، خیلی اطلاعات جالب و جدیدی به ما می دهد. تازه به این اضافه کنید جزئیات جالب و خنده داری که ایشان روایت می کنند. پس اگر می خواهید راجع به جزئیات زندگی فلسطینی ها مثلا در زمان های حکومت نظامی های چندروزه و... بدانید حتما این کتاب را بخونید!



جانستان کابلستان / رضا امیر خانی / به پیشنهاد سیدفضل زرنندی

افغانستان برای من شده بود سرزمین تروریستهای موادفروش! مخروبه های خالی از آدم! به مشت آدم ریشوی حموم نرفته! فقط کافیه تلویزون رو روشن کنی: "... در این مهب گذاری سی نفر کشته شدند که از جمله سه کودک ...". یعنی انگار اینها یه ملتی اند که هر روز ول ول تو خیابون میچرخن و چند وقت یه بار یکیشون میتوکه؟ رضا امیرخانی در این اثر داستان سفرش به دیار "هم زبانان هم تبار" روبه زیبایی روایت میکنه. از نظر دادن دید نسبت به جامعه افغانستان به نظر من از بهترین و باارزش ترین کارهاش هست. از نظر سبک روایت هم میشه با کمی تخفیف اسم این کتاب رو "خسی در هرات" گذاشت!

قسمتی از جانستان کابلستان:

گذرنامه برداشته ام تا فرم پذیرش هتل رایپر کنم، به خط لاتین مینویسم، رضا... آر...

ئی...زی...ای...

یک هو مدیر هتل، که بالا سر من و مسوول پذیرش ایستاده است و در همین مدت دستور داده است تا برای ما چای سبز بیاورند، خودکار را از دست من میگیرد.

انگلیسی چرا؟؟ شما به زبان خودمان بنویسید... زبان دری، خط فارسی...

خیلی دل نازک نیستم، اما اشک توی چشم هام جمع میشود.

اینجا تنها جای عالم، خارج ایران است که میتوانی برگ پذیرش هتل را به خط و زبان فارسی پر کنی...

کلبه عمو تم / ک. به تاریخ

ادبیات دبیرستان / به پیشنهاد سیدفضل زرنندی (یعنی من با خوندن این معرفی می خواستم

سر مو بگویم تو دیوار! داداش خوب بگو نمی نویسم!)

از اونجایی که دوستان همه از صدقه سر ادبیات سال دوم دبیرستان با این کتاب آشنا هستند، صرفا میتونم بگم که ترجمه

فعلی بسیار روانتر و شیواتر از ترجمه خشک و نافهم کتاب ادبیاته!

نه آبی نه خاکی / علی

مودنی / به پیشنهاد میر ساجد سید موسوی

سعید بعد از اجازه گرفتن از خانواده راهی جبهه میشود و از همان آغاز خاطره نوشتن را شروع می کند و حتی در اوج جنگ هم خاطره نوشتن را رها نمی کند. به قول خودش "وقتی حس و حال نوشتن را داری باید بنویسی وگرنه جمله مثل خانه ی میشود که تخلیه است: بی روح!" و این خاطره های روزانه می شود "نه آبی نه خاکی" وقتی کتاب را میخوانی از صمیم دل احساس میکنی که نویسنده آنچه از دلش بر آمده را نوشته و هیچ تکلفی در کار نیست. تو چهل پنجاه صفحه ی اولش هم که اشک و لبخندت مخلوطه. زبان صمیمی نویسنده می خنداند و احساس جا ماندن به گریه وامی دارد.

قسمتی از کتاب:

علی مالک تسبیحش را میان دو دست گرفت و آن را بالا آورد.

گفت: «الان سرنوشت همه تان را روشن می کنم. دانه اول شهید است. دانه دوم مفقود و دانه سوم مجروح.

دانه من شهادت بود. بی اختیار خندیدم، و برای اولین بار در طی دوستی ام با محمد و ابراهیم احساس کردم به من حسادت می ورزند. فریاد زدم: «به خدا که خوشبخت شدم.»

ریختند سرم و لباسم را بر تن کشیدند تا هر یک تکه ای به تبرک بردارند.

فریاد زدم: «ولم کنید، بابا، منم و همین یک دست لباس.»

از خنده روده بر شده بودم. اگر علی مالک دوباره چرخش تسبیحش را شروع نکرده بود. لباسی بر تنم نمی ماند. گفت:

«بینیم سرنوشت عباس چیست؟» و جمع را از طعمه وجود من متفرق کرد.

ابراهیم زده بازویم. گفت: «تو قرار بود راوی شهادت باشی نه این که خود شهید شوی.»

گفتم: «خب، این هم یک جور روایت است.»

و حالا اضافه می کنم که این روایت را بیشتر دوست دارم ...

کامنت

سفری به دنیای یک شهید!

باید گاه گاهی با این آثار زیست کرد و در فضایشان تنفس کرد، خصوصا اگر زبان نوشته مثل این کتاب جذاب و ساده باشد. اینکه یکی در عملیات ها و در سخت ترین شرایط دفتر دستش بگیرد و بنویسد یا یکی دیگر در شرایط سخت اسارت یادداشت روزانه بنویسد تنها از کسانی برمی آید که لحظه هایشان را برای خدا خرج و ثبت می کنند .

کامنت از صدر

کتاب آن قدر روان هست که کاملا با نویسنده همراه شوید، گاهی احساس غرور کنید، گاهی بترسید، کنجکاو جزئیات عملیات شوید، گاهی حرص بخورید که توی صف حرکت به سمت خط مقدم و در تاریکی و استرس، دفترچه دست گرفتن و نوشتن چقدر همت و حوصله می خواهد؛ لحظات زندگی یک شهید را تجربه کنید و آخر کتاب هم دلتان نخواهد باور کنید ماجرا واقعی واقعی نبوده. ...

آزادی معنوی / شهید مطهری / به پیشنهاد ساجد شیعه علی

بسیاری از ما گاهی وقت ها از زندگی مادی و وابستگی به مادیات خسته می شیم و روحمان دچار اضطراب، دلهره و افسردگی میشود. از طرف دیگر سؤال هایی در ذهنمان داریم که سخت دنبال جوابش هستیم. «اگر بخواهم یک انسان معنوی بشم باید خواسته هایم، شهوتم را از بین ببرم؟ اگر باید از بین ببرم اصلا چرا این خواسته ها در درون من وجود دارد؟ من لذت را دوست دارم، کجا باید دنبالش بگردم؟ اگر هم بخواهم از زندگی لذت ببرم و هم متدین باشم چکار باید بکنم؟ اگر من خیلی آدم بدی باشم، واقعا میشود کاری کنم که همه ی بدی هایم پاک شود و از اول شروع کنم؟» کتاب «آزادی معنوی» شهید مطهری همه ی این ابهامات را برای مان روشن میکند. بخوانیم و از بند بسیاری از ابهامات رهاشویم.

بخشی از کتاب

ما علی (ع) را که شیر خدا می دانیم، مرد خدا می دانیم، چون او در دو جبهه از همه مردتر بود: جبهه ی بیرونی، اجتماعی، میدان های مبارزه که هر پهلوانی را به خاک می افکند و از آن مهمتر، جنبه ی درونی خودش که بر خودش مسلط بود، اراده اش بر هر میلی، بر هر شهوتی، بر هر اندیشه ای حاکم بود.

شماس شامی / مجید قیصری

معمولاً در ذهن همه ما واقعه شهادت امام حسین (ع) خلاصه می‌شود به اتفاقات روز عاشورا و در پی آن، وقایعی که برای اهل بیت امام در کوفه و شام رخ داده است و کمتر پیش آمده که به اتفاقات دیگری که قبل و بعد از این حوادث رخ داده بیان‌دیشیم. شاید هم کنج‌کاوی‌های جسته‌گریخته‌ای برای به دست آوردن اطلاعات بیشتر و جدیدتر داشته‌ایم، اما شاید منابعی که در دست داشتیم کلیشه‌ای و فاقد جذابیت بودند و نتوانستند آن‌گونه که باید به کمکمان بیانند و ما را با خود همراه کنند. نویسنده‌ها هم برای فرار از همین کلیشه و شعار کمتر به سراغ روایت اتفاقات چنین می‌روند و به دنبال سوژه‌های جدیدی در این زمینه نیستند.

کم پیدا می‌شود کتابی که هم تاریخ صحیح را برای ما نقل کند و هم خلاقانه و جذاب باشد تا دریچه جدیدی به روی مخاطب بگشاید؛ آن‌گونه باشد که مجید قیصری داستان «شماس شامی» را برای ما روایت می‌کند. شماس شامی یک داستان است و یک رمان؛ نه یک کتاب تاریخی.

قسمتی از کتاب

"به این شرط که کتاب را از مغازه خارج نکرده و در کنج همان مغازه مطالعه کنم. چند ساعتی با کتاب کلنجار رفتم. کتاب به زبان لاتین نوشته شده بود. نام کتاب را اتفاقات بین‌النهرین گذاشته بودند... از بهترین لحظات عمرم بود که در کنج آن مغازه سپری کردم. خستگی سفر با خواندن آن کتاب از تنم بیرون رفت.

حوادث بسیاری را نویسنده کتاب هم چون کشکولی زیبا گردآوری کرده بود، اما حوادث مربوط به دربار بنی‌امیه و شهر شام که در سال شصت و یک هجری قمری از لون دیگری بود. این اولین باری بود که می‌دیدم حوادث بعد از واقعه کربلا توسط شخصی بی‌طرف در حال روایت است. تردیدی ندارم که کاتبان بعدی در اصل متن، مطابق با سلیقه خود جزئیاتی بر متن اصلی افزوده‌اند؛

البته پیرمرد سمسار از من زرنگ‌تر بود. تمام راه‌های به دام انداختن مشتری‌اش را به خوبی می‌شناخت. از او امتناع و از من خواهش سرانجام کتاب را به قیمت بسیار بالایی از او خریدم..."

قسمتی

از کتاب:

"سرایا اگر زرد و پژمرده‌ایم
ولی دل به پائیز نسپردیم
چو گلدان خالی لب پنجره
پر از خاطرات ترک خورده‌ایم
اگر داغ دل بود، ما دیده‌ایم
اگر خون دل بود، ما خورده‌ایم
اگر دل دلیل است، آورده‌ایم
اگر داغ شرط است، ما برده‌ایم
اگر دشمنه دشمنان، گردنیم
اگر خنجر دوستان، گرده‌ایم
گواهی بخواهید، اینک گواه
همین زخم‌هایی که نشمرده‌ایم!
دلی سر بلند و سری سر به زیر
از این دست عمری به سر برده‌ایم"

مجموعه کامل شعرهای قیصر امین‌پور / گفتن نداره! / به

پیشنهاد

توضیح

قیصر امین‌پور تجسم شعر بود.
محبوب همه اهل ذوق و شعر و عاطفه.
نهایت رقیق بودن انسان معاصر.
شهید شعر...
شاعری جامع و متعادل
اگر بخواهید با شعرهای یک شاعر، عاشق شوید...
دیگر لازم نیست سراغ تک‌تک کتابها بروید.
در این کتاب می‌توانید سیر پختگی و سوختن یک
شاعر، یک انسان را ببینید...

کامنت از مجید خسرو پور

و خداوند قیصر را آفرید! قیصر رو نخونید اگر بعضی وقت‌ها از روزگار خسته و درمونده نمی‌شید، نخونید اگر درد مردم و حوصله پرداختن بهش رو هم ندارید، همیشه قیصر خوند و باور نکرد که درد شعرهای قیصر واقعی هستند و از قلب سوخته شاعر برآمندن.



یک عاشقانه آرام/نادر ابراهیمی

همه مردم در ابتدای زندگی مشترک و ازدواجشان به این فکر می کنند که زندگی ای بدون روزمرگی داشته باشند. یک عاشقانه آرام. و در ابتدای زندگی نیز در همین مسیر قدم بر می دارند. اما چه اتفاقی می افتد که زندگی های دور و اطراف ما، همگی دچار روزمرگی است؟ کتاب به بررسی تمام مراحل یک زندگی عاشقانه، با همه فرازها و فرودها می پردازد. کتاب، مجموعه ای از جمله ها و عبارت ها- شاید بهتر است بگوییم شعارها- است که بانخ تسبیح داستان، به هم وصل شده است.

اگر در حال تشکیل خانواده و ازدواج هستید، این کتاب را به عنوان کتاب کار و کتاب درسی! بخرید (۲ عدد لطفا!) اگر حس می کنید زندگی تان دارد به سمت معمولی شدن می رود، این کتاب را چند بار بخوانید! اگر به دنبال یک کتاب خوب، برای هدیه تولد و دیگر مناسبت ها هستید...

قسمتی از کتاب

"شعار دادن و شعارها را برنامه ای کار قرار دادن، دواي تمام دردهای ماست. آنها که شعار نمی دهند، فقط به خاطر آن است که می ترسند که پای شعارهایشان همانند نسبت به شعارهای خود وظیفه مند شوند.

... هر شعار اخلاقی، یک تعهدی است نسبت به جهان.

بزدل ها و معتادان، جرئت نمی کنند هیچ تعهدی را نسبت به جهان بپذیرند؛ و به همین علت شعار دهندگان را مورد بی حرمتی قرار می دهند."



نامیرا/صادق کریمیار/به پیشنهاد محمداحمدخانلو

«نامیرا» داستانی شخصیت محور است؛ زمانی با خرده روایت هایی از تغییر روش، هدف، آرزو و عاقبت آدم ها. این روزگار است که آدم ها را در محک انتخاب شدن و انتخاب کردن می گذارد و نویسنده ی نامیرا فقط تصویر ساز صادق این رویدادهاست. نویسنده کتاب را به سبک رمان های کلاسیک با شروعی آرام آغاز می کند، تصویر سازی می کند، شخصیت ها را یک به یک وارد داستان می کند، آن ها را معرفی می کند و با داستان پیش می برد. «نامیرا» اسیر اختلاف روایت های تاریخی نشده و البته از عقبه ی تحقیقی درستی بهره برده است. در داستان کسانی را می بینیم که در لحظه های آخر به کاروان امام می رسند و البته چه خوش می رسند. اینان مدیون یک لحظه محاسبه ی درست هستند تا بسوی امام بروند و البته می روند و می توانند با امام باشند داستان «نامیرا» تمامی ندارد اما تو باید تا انتهای کتاب بخوانی تا حس کنی چرا «انس بن حارث کاهلی» خیلی قبل تر از واقعه ی عاشورا در کربلا به انتظار امامش نشسته است. انس این قدر افاق بلندتری دارد که به «عبدالله بن عمیر» هم هشدار می دهد حرامیان و مسلمانان و مشرکان به زودی یکی می شوند! و بر بهترین خلق خدا هجوم می آورند...

بخش هایی از کتاب:

خواست برود لختی مکث کرد و دوباره رو به عبدالله برگشت و گفت:

«و اما من! هرگز برای امام خویش تکلیف معین نمی کنم، که تکلیف خود را از حسین می پرسم. و من حسین را نه فقط برای خلافت، که برای هدایت می خواهم. و من... حسین را برای دنیای خویش نمی خواهم، که دنیای خویش را برای حسین می خواهم. آیا بعد از حسین کسی را می شناسی که من جانم را فدایش کنم؟»

کامنت

بعد از خواندن رمان هایی مثل جنگ و صلح و رستاخیز «تولستوی یا خدمتکار «استاکت» همیشه در این فکر بودم که چرا در ایران خودمان کسی نیست که خوب روایت کند از گذشته برایمان. تا اینکه نامیرا را خواندم. نامیرا بهترین کتاب رمان فارسی است که در عمرم خوانده ام. برتری اش بر رمانهای خارجی این است که علاوه بر روایت منحصر به فردش، راه را نشانت می دهد و یاد می دهد چطور در کش و قوس ها و دوراهی های نفس و در شرایط سخت انتخاب بین ماندن و رفتن، کم نیآوری و راه را تشخیص دهی!



مدیر مدرسه/عکس شوژدیم!/به پیشنهاد محمد احمد خانلو

خیلی‌ها معتقدند مدیر مدرسه بهترین اثر داستانی جلال‌الاحمد است. من قبول ندارم! من داستان کوتاه بچه مردم را خیلی سرترا از این می‌بینم. ولی نمی‌توانم منکر شوم که وقتی کتاب را می‌خواندم من هم مانند آن خیلی‌ها فکر می‌کردم. فارغ از تصویرگری آن دوران، خود مشغله‌های یک مدیر مدرسه برایم بسیار جالب بود. فکر می‌کنم برای خیلی از شما هم درگیر شدن با افکار انسان‌هایی که ۱۲ سال از عمرتان را به طور مستقیم با آن‌ها درگیر بودید جالب باشد.

بخش‌هایی از کتاب:

حتی اگر جواب سؤال راهم می‌دانستند. باز درمی‌ماندند. یادشان می‌رفت یا شک می‌کردند. تازه سؤال امتحان چه بود؟-سه گاو جمع‌اروزی فلان قدر شیر میدهند، اولی دو برابر دومی و دومی یک برابر و نیم سومی؛ معین کنید هر کدام روزی چقدر شیر میدهند. یا وظایف کودکان نسبت به پدر و مادر. یا رودهای چین و از این اباطیل... و چه وحشتی! می‌دیدم و اعصاب‌شان را آنقدر به وحشت خواهند انداخت که وقتی دیپلمه بشوند یا لیسانسه، اصلاً آدم نوع جدیدی خواهند شد. آدمی انباشته از وحشت! انبانی از ترس و دلهره. آدم وقتی معلم است، متوجه این چیزها نیست. چون طرف مخاصم است. باید مدیر بود، یعنی کنار گود ایستاد و به این صف بندی هر روزه و هر ماهه‌ی معلم و شاگرد چشم دوخت. تا دریافت یک ورقه‌ی دیپلم یا لیسانس یعنی چه! یعنی تصدیق به این که صاحب این ورقه دوازده سال یا پانزده سال تمام و سالی چهار بار یا ده بار در فشار ترس قرار گرفته و قدرت محرکش ترس است و ترس است و ترس!

کامنت

«جلال» خوب می‌بیند و خوب می‌نویسند. و به همین سبب شایسته است که خوب بفهمیمش. نه اینکه مسائلی که مطرح کرده الان برای ما مسئله است. نوع نگاهش به مسائل را باید درک کرد. از بین کتابهای داستانی اش «مدیر مدرسه» یکی از بهترین هاست. و خودش «در ارزیابی شتابزده» می‌گوید وقت زیادی صرفش کرده است. در قامت یک مدیر، فضای جامعه‌ی وقت خودش را خوب به تصویر می‌کشد. جلال هر چقدر نقص‌ها و کمبودها را می‌فهمد و بیان می‌کند ولی در مقام راهکار بر نمی‌آید و لنگ می‌زند. و حتی خودش هم در می‌ماند (استعفای مدیر که به نوعی در نقش مصلح برمی‌آید در داستان مدیر مدرسه یا پایان کارش در نفرین زمین به عنوان معلم یک روستا)

دور دنیا در هشتاد روز / به پیشنهاد فرهاد سراج زاده

تابه حال به هیچ سفری نرفته بود. شاید کسی هم باور نمی‌کرد که یک بحث ساده توی یه پاتوق همیشه با عث ۸۰ روز سفر پر از خطر و ماجراجویی بشه. فیلاس فوگ یک جنتمن انگلیسیه که بارفقای خودش شرط می‌بندد که دور دنیا رو در ۸۰ روز سفر کنه. او به همراهی خدمتکار وفادارش به نام ژان، معروف به پاسپارتو عازم سفر می‌شه. اما چون او مظنون به سرقت از یکی از بانک‌های انگلیس است، زیر نظر یک پلیس قرار داره که او رو طی سیر و سیاحت هاش لجوجانه تعقیب میکنه. حالا سوال اینه که پیمودن این سفر ممکنه؟

قسمتی از کتاب:

لوکوموتیوران مانند قهرمانی که قبل از پرش چند قدم به عقب برمی‌دارد، قطار را حدود یک مایل به عقب برد. سپس با سرعتی که هر لحظه افزایش می‌یافت به پیش راند. به زودی سرعت قطار چنان زیاد شد که به یکصد مایل در ساعت رسید و با همان سرعت از روی پل گذشت. کسی حتی پل را هم ندید، گویی قطار از یک طرف رودخانه به طرف دیگر پریده بود. لوکوموتیوران تا پنج مایل بعد از ایستگاه نتوانست آن را متوقف کند. اما قطار هنوز کاملاً از روی پل عبور نکرده بود که پل درهم شکست و با صدای مهیبی به داخل رودخانه سقوط کرد.

مجموعه کتاب اینک شوکران / هر کدومویکی نوشته / به پیشنهاد فرهاد سراج زاده

فکر می کنید تا چه اندازه توانایی تحمل درد داشته باشید؟

تحمل درد در انسان حدودی دارد اما گاهی پیش میاد که دردهای یکی و دوتانیست و تحمل درد " همت بلند " و " صبر ایوب " می طلبد. جانبازان جنگ تحمیلی نه تنها در دوران جنگ و بعد از آن به خاطر مجروحیت های فراوان دردی کشیدند بلکه مشکلات معیشت، تغییرات سبک زندگی اجتماعی، فراموش شدن و سختی کار نیز باری بر سختی آن ها می افزود. مجموعه کتاب اینک شوکران بانثری روان و زیبا مشکلات زندگی چند تن از جانبازان جنگ تحمیلی را به تصویر می کشد. قسمتی از کتاب:

« ما به شکلی از زندگی اعتقاد داشتیم که داشت فراموش می شد، سادگی، کار سخت، تحمل مشکلات.

حالا همه چیز داشت جور دیگری میشد»

کامنت از مرتضی آذربرمس

اینک شوکران شهید مدق: نصف اول کتاب پر از شور و نشاط و خنده است، اما برا خواندن نصف دوم کتاب حتما باید یه بسته دستمال کاغذی همراه داشته باشید!! مطمئن باشید به هر کسی این کتاب رو هدیه بدید خیلی ازش خوشش میاد.

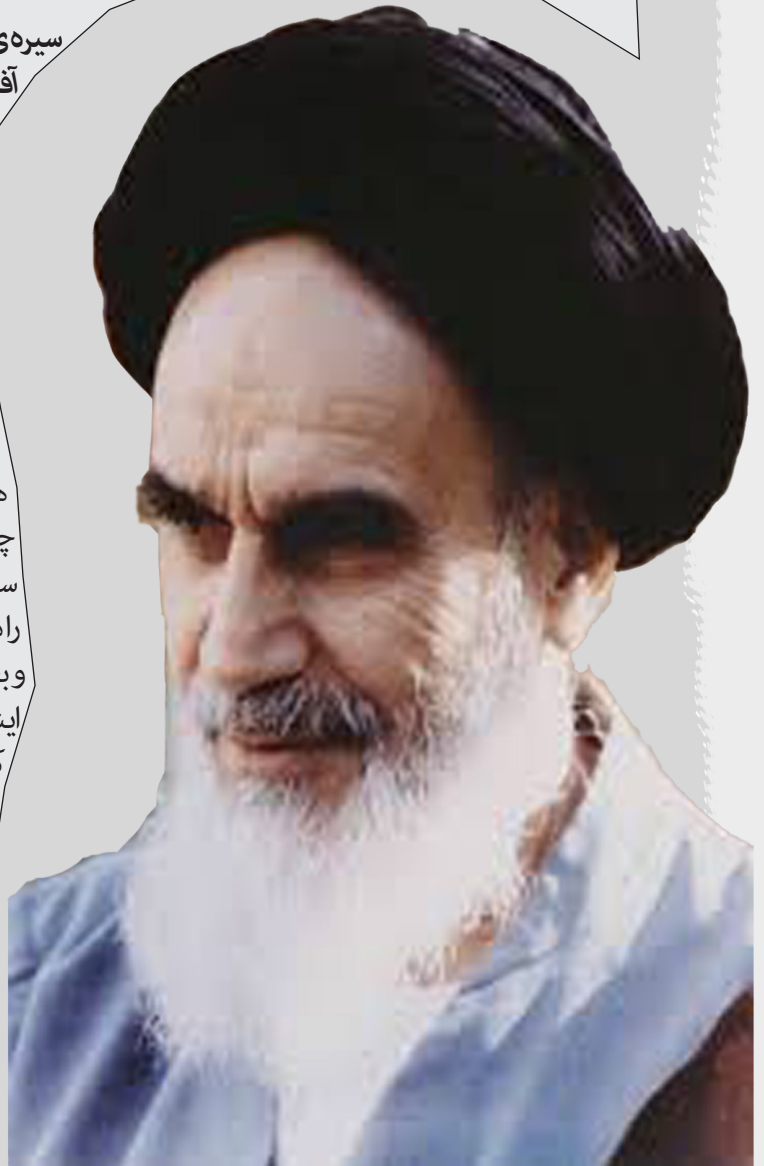
سیره ی

آفتاب / به پیشنهاد سجاد شیعه علی

ما معمولا امام خمینی را در حال سخنرانی دیدیم و گاهی وقت ها در حال تشر زدن به دشمنان! اما این تنها گوشه ای از زندگی این شخصیت بزرگوار هست. وارد زوایای دیگر زندگی ایشان که میشوی گاهی وقت ها خنده ات میگیرد! گاهی وقت ها تعجب می کنی! و گاهی وقت ها به فکر فرو می روی! آدم دوست دارد بفهمد که راز اینکه ایشان اینقدر بزرگ شد و با دست خالی دنیا را تکان داد چه بود؟ دوست دارد به یک سری از توصیه های ایشان گوش دهد تا بفهمد اینجور آدمها روی چه چیزهایی حساسند! دقیقا دنبال چه هستند! در کتاب سیره ی آفتاب میشود خیلی از زوایای دیگر زندگی امام را دید. نصیحت هایش را شنید، رابطه اش را با همسر و بچه ها و فامیل دید. میشود پای خاطرات اطرافیان از ایشان نشست تا بلکه نکاتی بفهمیم که زندگیمان تغییر کند. تبدیل به چیزی شویم که واقعا می خواستیم!

بخشی از کتاب

پس از صرف غذا، ظرف ها را جمع کردم و به آشپزخانه بردم. بازهرا - دختر آقای اشراقی - آماده شدم که ظرف ها را بشویم. اما دیدم که خود امام هم بلافاصله به آشپزخانه آمدند. از زهرا پرسیدم: حاج آقا چرا به آشپزخانه آمده اند؟ و حق داشتم که تعجب کنم، زیرا وقت وضو نبود. امام آستین ها را بالا زدند و فرمودند: چون ظرف های امروز زیاد هست آمده ام کمکتان کنم.



سه گانه‌ی شعر فاضل نظری / به پیشنهاد علی ابراهیمیان

به قول یکی از بچه‌ها "بی صفت چقد قشنگه"! همیشه گفت همه‌ی شعرهای این مجموعه فوق العاده اند اما انصافاً شعرهایی که آدم با خواندنشون خر کیف میشه کم نیست. من خودم "اشک‌های امپراتور" رو از بقیشون بیشتر دوست داشتم. از چند نفر دیگه هم که خونده بودنشون، از این یکی بیشتر خوششون اومده بود. به هر حال آگه اهل شعر و این حرفایید حداقل این یکی رو از سه گانش از دست ندید!

ده بچه‌زنگی / آگاتا کریستی / به پیشنهاد علی ابراهیمیان

من خودم کتابای آگاتا کریستی رو زیاد خوندم. اما این یکی از همشون خاص تره. یه جورایی شاهکار آگاتا کریستیئه. واسه اونایی که کتاب پلیسی و شرلوک هلمز (هم کتاباش هم فیلمش هم سریالش!!) و از این جور چیزا دوست دارن یه پیشنهاد عالیئه. از اون داستاناست که که تا آخرش هی حدس میزنید که قضیه چیه و بعد تهش که معلوم میشه چی به چی بود یهو خر کیف میشید. فقط آگه میخواید واقعا بخونیدش لطف میکنید آگه نرید صفحه آخرشو اول بخونید. چون اون موقع دیگه لوس میشه کتاب!

اشک معشوق / مجموعه اشعار مهدی حمیدی شیرازی / به پیشنهاد ایمین سپهری

اگر خاطرتان باشد در دوره‌ی دبیرستان شعر بسیار زیبایی در کتاب فارسی وجود داشت که با این مطلع شروع می‌شد:

به مغرب سینه مالان قرص خورشید

نهان می‌گشت پشت کوهساران

به روی نیزه‌ها و نیزه داران

فرو می‌ریخت گردی زعفران رنگ

این شعر که در قالب چهارپاره سروده شده بود از مفهوم بسیار زیبایی برخوردار بود و رشادت‌های جلال‌الدین خوارزمشاه در برابر حمله‌ی مغول را بیان می‌کرد. مجموعه‌ی اشعاری که می‌خواهیم به شما معرفی کنیم اشعار همین شاعر بزرگ معاصر است. حمیدی شیرازی که از طرفداران شعر کهن فارسی در برابر نوگرایان بود مجموعه‌ی اشعار بسیار زیبایی دارد که اغلب این اشعار به گوشتان آشنا می‌آید. این کتاب را از دست ندهید. (ناگفته نماند که بعضی ناشران این کتاب را با نام دیوان حمیدی به چاپ رسانده‌اند.)

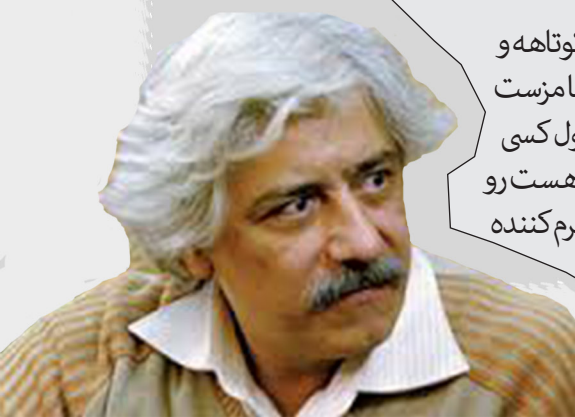
کتاب کرشمه خسروانی یا مخالف بیداد به طرز همایون / اسید مهدی شجاعی / به پیشنهاد علی ابراهیمیان

داستان این نمایشنامه‌ی ده داستان ناب درباره امام حسین (ع) که اگر انرا ننشیده باشید (که احتمالاً همین طوره!) واستون حتماً جذاب خواهد بود. البته حتی آگه شنیده باشید و تهش رو هم بدونید اونقد قلم مهدی شجاعی قشنگ و روون هست که از خوندن کتاب لذت ببرید. حداقلش اینه که کلی میخندید. آخه کتاب طنز خوب و قشنگی داره. و البته بر خلاف خیلی از نمایشنامه‌های مذهبی که تهشون با گریه تموم میشه و برای مناسبت‌هایی مثل فاطمیه و محرم و... خوب هست (البته اون‌ها هم نمایشنامه‌های بسیار خوب و قوی‌ای هستند) این نمایشنامه صرفاً روایت‌یه داستان تاریخیه که تهش هم خیلی جالب تموم میشه. داستان تو زمان خلافت معاویه است و در ارتباط با یزید و اتفاقات درون دربار معاویه رو هم روایت میکنه که جالبه. البته یه نکته‌ای که هست اینه که گویا داستان روایت شده در این کتاب از نظر سند تاریخی قوی نیست و به واقعی بودنش ایراداتی هست. اینکه این داستان واقعیه یا نه رو نمیدونم ولی خوندن این کتاب رو شدیداً

غیر قابل چاپ / اسید مهدی شجاعی / به پیشنهاد علی ابراهیمیان

یه کتاب سرگرم‌کننده و جالب با قلم روون مهدی شجاعی. خویش اینه که داستانش کوتاهه و واسه کسانی که حال کتاب بلند خوندن رو ندارند هم خوبه. یه سری از داستانش خیلی بامزست و طنزش قویه. یه سریاش نگاه انتقادی داره و البته یه سریاشم غیر قابل چاپن!! البته به قول کسی داستانش تعالی نداره! یعنی اون جنس از تعالی که تویی که سری از کتابای مهدی شجاعی هست رو اینجا نمیتونید پیدا کنید. ولی خب همه کتابا که نباید تعالی داشته باشه. اصلاً همین سرگرم‌کننده بودنش خوبه. به هر حال کتاب جالبیه مثل اسمش! تهش هم یه سری نقد‌های کتاب گذاشته شده که خوندنشون خالی از لطف نیست.

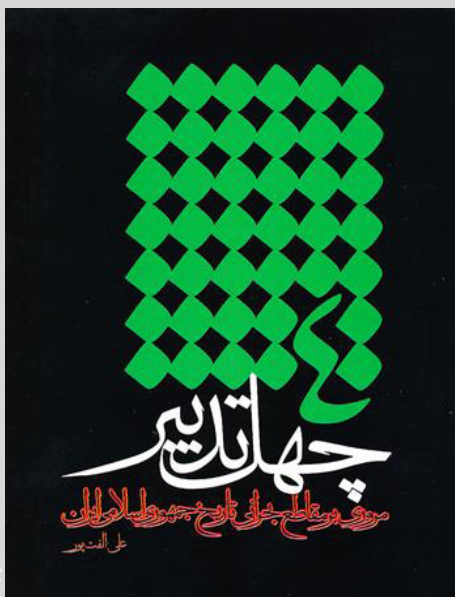
پیشنهاد میکنم.



۴۰ تدبیر / علی الفت پور / به

پیشنهاد سجاد شیعه علی

کودتای نوژه! کودتای حزب توده! ماجرای مک فارلین! کشتار حجاج! قطعنامه ۵۹۸! قتل‌های زنجیره‌ای! این‌ها اتفاقاتی بسیار نزدیک به زمان ما هستند. بسیاری از مانسل‌سومی‌های انقلاب علاقه مندییم کسی باشد که بسیار خلاصه و مفید این عبارات را که بارها به گوشمان خورده بر ایمان توضیح دهد. بسیاری از ما دوست داریم بدانیم بعد از وقوع انقلاب در سال ۵۷، کشورمان با چه بحران‌هایی روبرو شد. دوست داریم بدانیم که این بحران‌ها چگونه مدیریت شده و چگونه از آنها عبور کردیم. چگونه غائله‌هایی آرامش را از کشور گرفتند، و چگونه دوباره امنیت به کشورمان برگشته. نظام اسلامی چه تدابیری برای حفظ امانت انقلاب اسلامی اندیشیده و لطف و عنایت خدا چگونه شامل حالش شده. ما به شما کتاب "چهل تدبیر" را پیشنهاد می‌کنیم! کتابی که چهل بحران اساسی بعد از انقلاب را موشکافی کرده و تدابیر حل آن‌ها را جلوی چشمان خوانندگان گذاشته.



کامنت

کتابی بسیار مفید و لازم برای نسل ماست، از حوادث مهم پس از انقلاب که در کشورمان اتفاق افتاده که از اکثرشون یا بی‌اطلاعییم یا کم‌اطلاع! از نکات مثبت کتاب، خلاصه‌گویی است. همچنین استفاده از تصاویر و وقایع و روزنامه‌های آن روزها جذابیت لازم را برای مطالعه فراهم کرده است. این کتاب علاوه بر پر کردن نقاط تاریک ذهن مخاطب که به دلیل عدم داشتن اطلاعات کافی به وجود آمده، طبقه بندی لازم را در ذهن افراد برای دسترسی به اطلاعات تاریخی و سیاسی فراهم میکند.

کامنت از مجید خسروپور

سال اول که بودم یکی داد دستم که چند روزی بخونم، آشنا شدن با چهل برهه‌ی حساس تاریخی به صورت خیلی خلاصه برای یه ترم صفری میتونه جالب باشه.

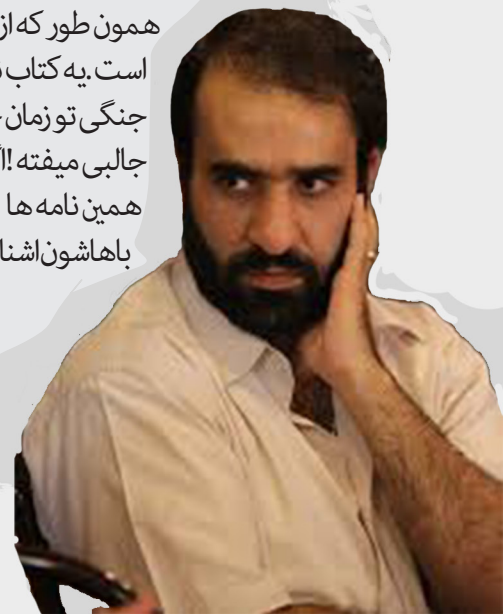
کامنت از علی ابراهیمیان

بعضی اوقات تو بحث‌ها و خبرها و شاید مناظرات! اونایی که سنشون از ما بیشتره یا اطلاعاتشون کامل‌تره از بعضی از اتفاقات اسم میبرن که ممکنه ما ندونیم دقیقاً چی بوده قضیه. مثلاً میگن کوی دانشگاه یا مثلاً کودتای نوژه و اگه میخواید بدونید جزئیات این اتفاقات چی بوده یا اصلاً کلاً بدونین چه اتفاقی افتاده این کتاب، کتاب خوبیه. این کتاب اتفاقات سال ۵۷ تا حدود ۸۵ رو در قالب ۴۰ پرونده که هر کدام ۶ تا ۷ صفحه‌اند با یه سری عکس از اون زمان و بریده‌ای از روزنامه‌های اون موقع روایت می‌کنه.

+

کتاب از به / رضا امیر خانی / به پیشنهاد علی ابراهیمیان

همون طور که از اسمش معلوم نیست کتاب کلا یه سری نامه از فلانی به فلانیه. براهمینم اسمش از به است. یه کتاب نقلیه که خوندنش هم زحمتی نداره و داستانش درباره زندگی یه سری یا یه دونه خلبان جنگی تو زمان جنگه. ولی قالب کتاب که فقط نامست قالب جالبیه. و در خلال همین نامه‌ها اتفاقات جالبی میفته! اگر اندک علاقه‌ای به پرواز هم دارید این کتاب میتونه براتون جالب باشه. اخه لابه لای همین نامه‌ها از اصطلاحاتی مربوط به پرواز استفاده میشه که تو پاورقی توضیح داده میشه و شما باهاشون آشنا میشین.



خاک های نرم کوشک/شرمنده فقط کامنت داریم!

کامنت از محمدطالبی

خاک های نرم کوشک عجیب است. تعجب نکنید اگر خانه ی روح تان با این کتاب آجر به آجر ساخته می شود، آخر شهید برونسی بنای خوبی بوده است.

کامنت

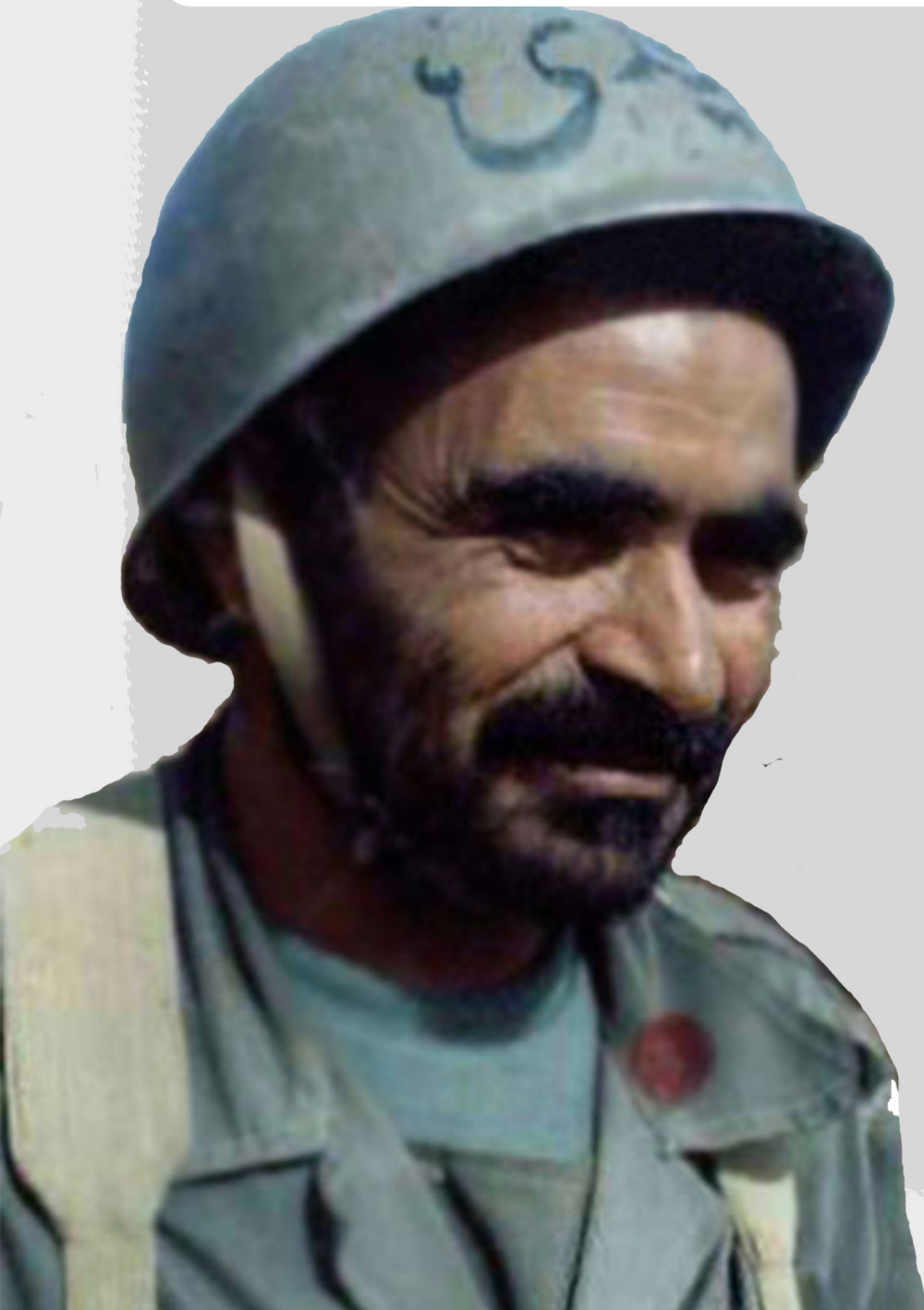
عالی بود! عالی! چهره اش را که دیدم باورم نمیشد این همان برونسی است که اینقدر بزرگ بوده! فهمیدم چه بسا آدمایی که از ما شاید به نظر پایین تر باشند اما حضرت فاطمه در گوششان نجوا کرده است.

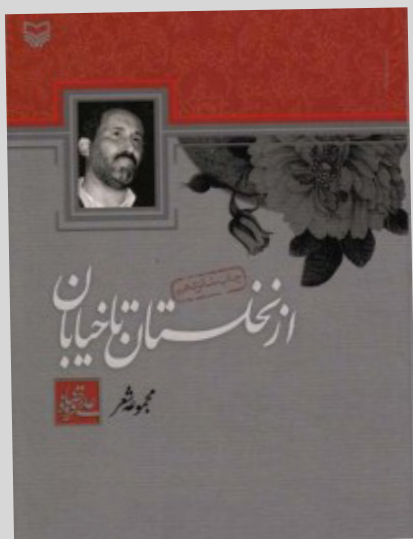
کامنت از مرتضی آذربرمس

یکی از خاطرات جالب کتاب مربوط به زمان سربازی شهید در دوران طاغوته، سربازها را که تقسیم می کنند ایشان می افتند یک جای راحت! خونه ی یکی از مسئولین رژیم، خونه ای که خانم خونه حجاب نداره... ادامه داستان رو زحمت بکشید از کتاب بخونید!

کامنت

چند سال پیش زمانی این کتاب را به طور اتفاقی دیدم که نه مذهبی بودم و نه اهل مطالعه. تورو زدن چند صفحه بگیرم کرد. آنقدر این شهید مجذوبم کرد که نشد از کنار کتاب به راحتی بگذرم. شهید باور داشت که خدا هست و باید برای خدا زندگی کرد خصوصا در شغل پی در پی عوض کردن هایش بدون اینکه نگران خرج خانواده اش باشد... چیزی که جای خالی اش بین آدمهای امروز حس می شود!





از نخلستان تا خیابان / علیرضا قزوه / به پیشنهاد میمن سپهری

افرادی که تاریخ ادبیات را برای کنکور سراسری فراموش نکرده اند حتماً به یاد دارند که کتاب از نخلستان تا خیابان نوشته‌ی علیرضا قزوه است. اگر کنجکاوید که بدانید که این کتاب درباره چه موضوعی است بهتر است سری به آن بزنید. این کتاب کوچک و جمع و جور که در آن انواع شعر از نو تا سنتی یافت می‌شود اشعاری دارد که به فرد بعضی مسائل را که فراموش کرده است یادآوری می‌کند. اگر احساس می‌کنید که در زندگی پر زرق و برق امروز گم شده‌اید این کتاب را به شما پیشنهاد می‌کنم. راستش نمی‌خواهم درباره‌ی این کتاب خیلی به شما ذهنیت بدهم، فقط بدانید که من یکی را به فکر انداخت!

شازده کوچولو / آنتوان دو سنت اگزروپری / به پیشنهاد احمد درمان

شازده کوچولو کودکی است که از بیرون کره‌ی زمین آمده و نگاهش به مسائل و زندگی مثل آدم بزرگها نیست. گاهی کارهایی که برای آدم بزرگها بسیار جدی و مهم است برای او بسیار بی‌معناست و گاهی کارهایی که برای او بسیار مهم است برای آدم بزرگها یک کار عبث به حساب می‌آید. این کتاب در حقیقت نقدی است بر جریان زندگی ما که البته به زبانی خاص و شاعرانه و از دید یک کودک بیان می‌شود. کتاب شازده کوچولو به عنوان بهترین کتاب قرن بیستم انتخاب شده و همچنین پرفروش‌ترین کتاب تک مجلد جهان در تمام طول تاریخ می‌باشد.

بخشی از کتاب

«...به می‌خواره که صُم بکم پشت یک مشت بطری خالی و یک مشت بطری پر نشسته بود گفت: -چه کار داری می‌کنی؟»

می‌خواره با لحن غم‌زده‌ای جواب داد: -می‌می‌زنم.

شهریار کوچولو پرسید: -می‌می‌زنی که چی؟

می‌خواره جواب داد: -که فراموش کنم.

شهریار کوچولو که حالا دیگر دلش برای او می‌سوخت پرسید: -چی را فراموش کنی؟

می‌خواره همان‌طور که سرش را می‌انداخت پایین گفت: -سر شکستگی را.

شهریار کوچولو که دلش می‌خواست دردی از او دوا کند پرسید: -سر شکستگی از چی؟

می‌خواره جواب داد: -سر شکستگی می‌خواره بودم را.

این را گفت و قال را کند و به کلی خاموش شد. و شهریار کوچولو مات و مبهوت راهش را گرفت و رفت و

همان‌جور که می‌رفت تو دلش می‌گفت: -این آدم بزرگ‌ها راستی راستی چه قدر عجیبند! ...»

نیمه پنجمین ماه/نویسنده‌های مختلف/به پیشنهاد خود!

یه کتاب عجیب که تاثیر عجیبی روی من داشت! شاید باورتون نشه ولی گاهی اشکم رو در آورد! روایتی احساسی و عاطفی از زندگی مشترک شهدا به روایت همسرشون. کسانی که بهترین و خوش‌ترین دوران زندگیشون وسط عملیات و جنگ گذشته! چه حس عجیبی داره این‌که تلخ‌ترین و شیرین‌ترین لحظات زندگیت به هم آمیخته باشه. حس زندگی کردن با آدم‌هایی که اینجایی نبودند و تو از همون روز اول این رو می‌دونستی، از توی چشم هاش می‌خوندی که ۳ سال، بیشتر باهاش نیستی و توی این مدت هم همش عملیات و رفت و آمد و دل‌تنگی. و بعدش هم یه یادگاری برات میذاره و خودش میره... ولی تو همیشه حضورش رو تو زندگیت حس می‌کنی

کامنت

به نظر من خیلی کار عالی بود. یعنی به مجموعه یادگاران ارجحیت دارد. ولی زیاد وارد جزئیات شده در بعضی اوقات که شاید نیازی به گفتنش نباشد. ذهن را به حاشیه میبرد و مطلب اصلی را از یاد خواننده میبرد.

کامنت

خاطرات به نسبت خوبی است، ولی چون اغلب کتاب هایش خاطرات شهید از زبان نزدیکان اش هست، طبعاً به جنبه‌های محدود و خاصی پرداخته شده، ولی در کل چون معمولاً کتاب‌های سبکی با حجم مطالب کم هستند، میشود در زمان کم هر سری را مطالعه کرد. علاوه بر سری نیمه پنجمین ماه، سری «از چشمها» از همین انتشارات هم کتاب‌های خوبی دارد. مثلاً کتاب مربوط به شهید کاوه انصافا ارزش خواندن را دارد. خیلی جامع تر و کامل تر از سری اول هستند.

لحظه‌های انقلاب/محمود گلاب دره‌ای

این کتاب خاطرات شخص نویسنده هستش از روزهایی که مردم ایران برای پیروز شدن انقلاب اسلامی و بیرون کردن شاه و بعد هم عقبه هاش (!) تلاش میکنند، بخصوص روزهای نزدیک به انقلاب در بهمن ماه و تا چند روز بعد از اون. در واقع مرحوم گلابدره‌ای حوادث اون روزها رو از زاویه دید کسی که خودش در خیلی از صحنه‌ها و اتفاقاتی که در دل مردم می‌افتاده، حضور داشته، نوشتن و به همین دلیل خاطرات بسیار زنده و پویا هستن و به خوبی روح انقلاب خواهی و تلاش و فداکاری و مجاهدت و شهادت طلبی رو از دل مردم عادی کوچه و بازار روایت کردن. من خودم تا به حال چنین روایت‌های ریز و منصفانه‌ای رو که واقعا هم تاثیر گذار باشن، از اون روزهای انقلاب خیلی ندیدم و میتونم بگم که این اثر واقعا یک نمونه‌ی کمیاب و ارزشمند. موقع خونندنش با تمام لحظه‌هاش زندگی کردم، احساس کردم بینشون حاضرم، با اونها تو همه‌ی روزهای زندگی و تلاششون برای پیروزی انقلاب شریکم و اینکه احساس کردم که چقدر مستوّم... خوندش، حداقل حداقل این فایده رو داره که در مورد مردم سرزمینتون خیلی چیزها رو می‌فهمید که شاید شما هم مثل من تا امروز یا نمی‌دیدید و نمیدونستید و یا ساده از کنارش می‌گذشتید.

کامنت از مجید خسروپور

جالبیش برای من این بود که آبن آقای گلابدره‌ای صبح به صبح از کرج پا میشده میومده تهران شعار میداده، آتیش میزده، «مرگ بر» و «درود بر» میگفته و شب که می‌شده دوباره بر میگشته کرج داستان اون روز رو برای اهل خونه شرح میداده و تو دفترش مینوشته، حالا تصور کنید که زن و بچه هم داشته... این وسط چه جووری خرج زندگیش در میومد من نمیدونم!

کامنت از ساجد موسوی

دیدار دوم و سومش تصویرگری های زیبایی داره. ابهت امام رو در دیدار با محمدرضا، رذالت زاهدی رو در دیدار با ایت الله کاشانی و... به زیبایی نقاشی کرده! دفعه ی اول که کتابو خوندم دیدار اول ها رو نخوندم و بنظرم سنگین اومدن. ولی انصافا می ارزه بارها و بارها همین دیدار اول رو بخونی هم به خاطر محتوای عمیقش، هم زبان شور انگیزش و هم اگه بخوای دست برا نوشتن راه بیفته...

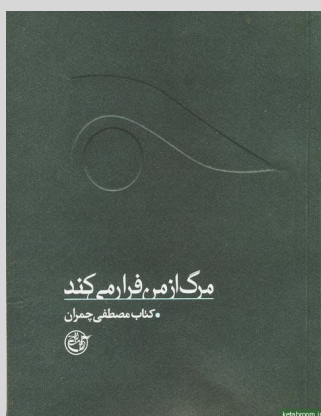
کامنت

عالی است... هم نثر شیرین و جذابی دارد که باعث میشود ساعتها پای کتاب بشینی و لذت ببری و هم این که شخصیت و تفکرات امام خمینی (ره) را در حد خوبی درک میکنی. فوق العاده است. در واقع در این کتاب شخصیتی دست یافتنی از امام را برای مخاطب (مخاطبی که حتی مثل ما در زمان زنده بودن امام نبوده است) ساخته است.

مرگ از من فرار می کند! کامنت از صدر (معرفی نداشتیم، این جای معرفی!

انصافا کامنت نیست!))

این که شهیدی به مقام شهید چمران، نگاهش را و احساساتش را و وقایع زندگی اش را نوشته است، برای ما که همیشه از پشت قاب صحبت های این و آن، احوال شهدا را می شنیدیم، حکم رسیدن به آب کر را دارد. از لحظه لحظه ی خواندن این کتاب تنها هیجان و تعجبم را به خاطر دارم که هر بار پاورقی ها، عکس ها و منابع را چک می کردم که این نوشته ها آیا واقعیست؟ آیا چنین آدمی وجود داشته یا باز نویسنده ای خواسته در فضای ادبی آرمان هایش را به نام شهید به ما بقبولاند؟.. خلاصه اگر می خواهید شهدا برایتان اسطوره هایی بی کلام و دست نیافتنی باقی بمانند و همچنان باورشان نکنید، این کتاب را هرگز نخوانید!!!



مسئله حجاب / شهید مطهری / به پیشنهاد خودم!

یک کتاب خوب که همون موقع هم خیلی ازش استقبال شد، کتابی که مثل اغلب بحث های شهید مطهری، اول شبهات رو خوب توضیح میدهد و بعد با دلایل مختلف بر اونها خدشه وارد می کنه و نظر خودش رو میگه، با خواندن این کتاب شما دید خوبی نسبت به مسئله ی حجاب و نگاه های مختلفی که بهش می شه پیدامی کنید. نگاه های مختلفی که به این مسئله میشه رو می بینید، مثلا بعضی های گن حجابی که اسلام می گفت به این شکل نبود و این تاثیر عقاید زرتشتی ها و ایرانی ها بود که حجاب به این شکل دراومد! یا بعضی از فیلسوف های غربی عقیده دارند که شما هر چه قدر بیشتر افراد رو از چیزی منع کنید نسبت بهش حساس تر می شن (به قول شهید «الانسان حریص علی ما منع منه») پس اگر زن حجاب داشته باشه بدتره تا اینکه حجاب نداشته باشه! توی این کتاب با این دست حرف هایی که فکر برانگیز هستند و جواب به اونها از منظر دین رو برو می شید! حجم کتاب هم کاملا برای دوران عید مناسب هستش! بخونیدش!)

کامنت

فقط همین را میشود گفت که نیاز به چند بار خواندن دارد. با این که انسان و ایمان نیاز به تامل زیادی دارد ولی مسئله حجاب رساتر و شفاف تر است به نظرم و برای خواننده فهمش راحتتر.

کامنت

بعضی قسمت های کتاب رو که آدم می خونه آدم فک می کنه انگاری استاد همین امروز، درد امروز جامعه رو دیده و این کتابو نوشته.

حجاب بی حجاب / حجت الاسلام زائری / به پیشنهاد محمد جان نثاری (مگه تو کتاب هم می خونی محمد؟!):
گاهی اوقات آدم از این همه شعار و حرفهای تکراری خسته می شود آخر چقدر گفتیم زن مثل مروارید است و یک صدفی برای محافظت میخواید یا مثلاً در فلان بیل برد فلان اتوبان نوشته حجاب چه است و چه است، من که مثلاً مذهبی هستم و حکومت را قبول دارم و از شنیدن جوک های پیرامون مسئولین هم حذر میکنم خسته شدم چه برسد به کسی که کمی با حکومت اصطکاک هم داشته باشد و یا خیلی در این وادی های احکام دینی و غیره نباشد.
نمیدانم ولی در خوش بینانه ترین حالت انگار برخی فعالان به اصطلاح فرهنگی گمان میکنند فلان پوستر با بیننده چنان کاری را میکند که یکهو یک حس عجیب روحانی درش به وجود می آورد و از آن به بعد همه در رستوران ها حجاب اسلامی را رعایت می-کنند.

نمیدانم چرا در این مسئله حجاب کمتر به اختیار انسان توجه می شود نمیدانم چرا بعضی نمی فهمند که کسی که میخواهد حجاب داشته باشد باید خودش آن را از روی آگاهی انتخاب کند، باید انتخاب کند با آگاهی از تمام شیرینی ها و دشواری هایش. این نکته ای است مهم که آدم ها آدم اند با تمام ظرافت ها و پیچیدگی ها و انگار بعضی نمیدانند.
کتاب "حجاب بی حجاب" با این دیدگاه حرف هایش رازده، با کدام دیدگاه؟ نویسنده فهمیده که آدم های فهمند در عین حال بعضی اوقات هم فریب می خورند، فهمیده آدم ها پیچیده اند، فهمیده حجاب داشتن فردی نیست مثل نماز که بتوان آنرا در خلوت به جا آورد، بلکه یک انتخاب است، انتخابی علنی و جدی و آشکار و سعی کرده بی پرده و بی حجاب از حجاب بگوید البته نمی خواهد یک دیالوگ جدی با خانم هایی که حجاب را انتخاب کرده یا نکرده اند برقرار کند که البته تا حدی برقرار میکند بلکه خواسته بیشتر فعالان فرهنگی را مورد خطاب قرار دهد تا فضایی جدی تر و دقیق تر برای بررسی موضوع حجاب فراهم شود.

بخشی از کتاب

"در نظام اسلامی مثل دیگر نظام ها و دولت ها و حاکمیت ها، هدف، ساکت کردن و تسلیم ظاهری و خضوع نمایشی مخاطب نیست که اگر مثلاً در خیابان روسری اش مرتب بود، خیالمان راحت شود؛ بلکه قرار بوده است با دل و جان مردم کار کنیم برای «اقتناع» قلبی و درونی شان نه «اسکات» و خاموش کردن ظاهری شان. دیگر حکومت ها با جسم مردم کار دارند که اگر خاشع شد هدفشان تامین شده اما اسلام با جان مردم کار دارد و برای تربیت آمده است."

انسان ۲۵۰ ساله / محمد باقر مطهری

معمولاً برای اینکه یک شخص رو بشناسیم به دیدن اخباری که از اون منتشر میشه بسنده نمی کنیم، بلکه سعی می کنیم برنامه هایی که به زندگی این شخص اختصاص داده یا کتاب های زندگی نامه اش رو دنبال می کنیم. مثلاً همین مستندهایی که شبکه بی بی سی از شخصیت های دست اول کشورمون پخش کرد. ولی این کار ممکنه جواب نده! چون ممکنه با غرض ورزی باشه و فقط یه قسمتی از زندگی یک شخص رو بزرگ کنن. بهترین حالت برای شناخت شخصیت یک فرد و یا تغییرات فکری و شخصیتی یک فرد این هست که یا با اون طی چند دوره زندگی کنیم یا اینکه ببینیم چه نظراتی داشته و داره. مطمئناً همراهی رهبر یه جامعه کار آسونی نیست و شاید حتی بشه گفت غیر ممکنه! اماره دوم...

خب بهترین راه برای راه دوم این هست که سیر سخنانی های اون شخص رو دنبال کنیم. با این کار حتی شاید بشه یه سری از حرکات اون شخص رو پیش بینی هم کرد! من با خواندن این کتاب تونستم یه سری از حرکات رهبر این کشور رو تحلیل کنم و حتی برخی از اوقات پیش بینی!

قسمتی از کتاب: تصادفاً جناب ابی طالب، در گوشه ای از نزدیکی مکه ملکی داشت؛ اسمش شعب ابی طالب بود... پیامبر اکرم در این دوران، مسئولیتش فقط مسئولیت رهبری به معنای اداره یک جمعیت نبود؛ باید می توانست از کار خودش پیش این هایی که دچار محنت شده اند، دفاع کند.

می دانید وقتی اوضاع خوب است، کسانی دور محور یک رهبری جمع شده اند، همه از اوضاع راضی اند؛ می گویند خدا پدرش را بیامرزد، ما را به این وضع خوب آورد. وقتی سختی پیدای می شود، همه دچار تردید می شوند، می گویند ایشان ما را آورد؛ ما که نمی خواستیم به این وضع دچار شویم.

کامنت

سلام . کتاب انسان ۲۵۰ ساله فوق العاده ایه . از این جهت که یه نگاه کامل، جامع و عمیق از دوران ۲۵۰ ساله ی ائمه (ع) به انسان میده . به خصوص که از بیانات و نوشته های حضرت آقا هم تهیه شده که بیان و قلم ایشان به سادگی و در عین حال عمق و جامعیت مشهوره (نمونه ی بارزش در کتاب خانواده و طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن مشهوره). وقتی این کتاب رو میخونید دوست دارید تا انتهایش رو یکجا بخونید . به وقایع از زاویه ای جدید نگاه شده و خیلی جاها استدلال ها و برداشت هایی رو ارائه میکنه که شاید تا بحال به آن ها دست نیافته باشید . همچنین مطالب و نکات خوبی رو برای بحث کردن و پاسخ دادن به بعضی سوالات و شبهات دینی و سیاسی در اختیارتون میداره. خلاصه اگه تا حالا نخوندینش حتما در ایام نوروز بخونید که تاحالاش هم خیلی دیر شده!

کامنت

این نوع نگاه پیوسته به زندگی ائمه اطهار علیهم السلام نگاهی است که کمتر دیده شده. حاصل این نوع نگاه و این نوع تفکر است که صلح حسنی را با قیام حسینی یکی می داند. کتاب مناسبی است برای شناخت ائمه علیهم السلام مخصوصا که از سخنان و دست نوشته های حضرت آقا استفاده شده.

جنبش دانشجویی و مناقشه‌ی حق و مصلحت، / عماد افروغ / به پیشنهاد مجید خسروپور

میدانید؟ سختی خواندن کتاب هایی که بر سر نویسنده هایشان و مطالبی که از آن ها منتشر میشود بحث است - آن هم نه بحث های جدی که بیشتر بحث های رسانه ای - این است که افراد با پیش داوری راجع به شخص به سراغ کتابش میروند، شریعتی هم از این جنس است. اما افروغ! افروغ! اگر چند حرف اصلی در این کتاب به دانشجوی جماعت بزند این است که باباجان! اولاً که حرف بزنید، بیدار شوید، آگاه باشید، ثانیاً این که مستقل باشید، محافظه کار نشوید، آلت دست دولت ها نشوید. اسیر مصلحت های خودساخته نشوید. بعد هم راجع به مصلحت صحبت میکند و اینکه گاهی چماق میشود بر سر کسانی که کمی انتقاد میکنند. این که چرا خوب است الان این کتاب خوانده شود، هیچ ربطی به فتح الفتوح ژنو و سیاست های خیلی خیلی فرهنگی دولت و سکوت دانشجویان ندارد!

کلمنت

جناب افروغ تو جنبش دانشجویی میخواد بگه نقد خوبه ولی بنده خدا نتونسته به همین راحتی بگه! در کل کتاب خوبیه اگه روش وقت بگذارین جایگاه و زوایای نقد و حدودی از مصلحت اندیشی رو متوجه میشید، من که غیر جمله بالا چیزی نفمیدم!

کامنت

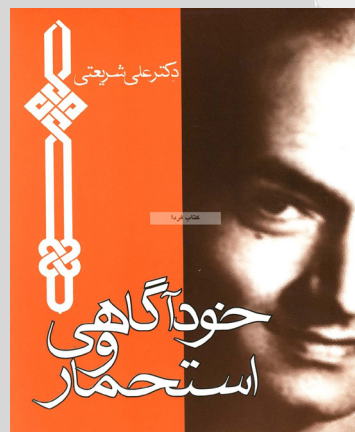
نه به بهانه ی موضع گیری های جناب افروغ از کتاب دوری کنید و نه جو گیر شوید لطفا! جناب افروغ کلا میخواهد بگوید در هر صورت باید در پی حق بود و شرایط را برای برپایی حق برپا کرد و نقد کرد و در این بین دانشجوی در خط مقدم مطالبه ی حق است. چیزی که به ذهنم می رسد این است که همه ی آدمهایی که فقط در پی رسیدن به یک هدف خاص هستند (آرمانگرایی صرف، عدالت خواهی صرف، یا ...) بدون در نظر گرفتن واقعیات و شرایطی که خواه یا نخواه اتفاق می افتد و معمولاً گریزی نیست از آن، همه این آدمها یادشان باشد آنقدر غرق هدف خاص نشوند که ولایت را هم فدای هدف خاصشان کنند. کتاب را باید خوب خواند ولی مواظب بود که جوگیر نشد!

خودآگاهی و استحمار / دکتر شریعتی / به پیشنهاد مجید خسروپور

استحمار یعنی خیریت! این را باید همین اول میگفتم!

خوب همه چیز خوب است، هوامعتدل است، دانشگاه اوضاعش به روال است، عید نزدیک است! به من چه که خیلی چیزها!

شریعتی در این کتاب با تبر آمده است. اگر زندگی یکنواختی دارید و خیلی هم دوستش دارید این کتاب راخوانید. شریعتی آمده تا تمام بت های خود ساخته و جامعه ساخته را در ذهن مخاطب بشکند و او را به «خودآگاهی» و «جامعه آگاهی» برساند! از عواطف حاکم بر خواننده در این کتاب تمایل به شورش (!) علیه ظلم است. پس سعی کنید زیاد جوگیر نشوید. شریعتی خیریتی را توصیف میکند که ناشی از موارد زیادی است، از مذهب و شعر گرفته تا علم، بدنسازی و آزادی های جنسی. حجم کتاب هم بسیار کم است، از نظر زمانی شاید دو ساعت وقت بگیرد.



علی از زبان علی / شهید مطهری / به پیشنهاد مجید خسروپور

وقتی تفسیر های عجیب و غریب راجع به برهه های مختلف زندگی حضرت علی میشود و یک روزنامه به خاطر تفسیر شاهکارش! از حضرت امیر توقیف میشود و هرکس به نحوی میخواهد ایشان را به نفع خود مصادره کند، باید به سراغ خود حضرت رفت و پای صحبت های خودشان نشست، جناب جعفر شهیدی در این کتاب مسیر زندگی حضرت را به بر اساس صحبت های خودشان ترسیم کرده اند. با خواندن این کتاب هم تاریخ خوانده اید و هم اگر به تحلیلی دست پیدا کردید تحلیل تان بر اساس صحبت های خود حضرت است که قابل اعتماد تر است.

حرکت/علی صفایی حائری /به پیشنهاد علی رضامهری

حرکت از آن دسته کتاب هایی است که هیجان آدم را بالا می برد! دقت کنید هیجان آدم را بالا می برد. دانشجو به همین چند ساعت درسی که می خواند و فیلمی که می بیند و چند جلسه سخنرانی و یک عنوان روشن فکری قانع است؟ دیگر از زندگی چه می خواهد؟

با خودت فکر کن چند سالی است که زندگی و برنامه هایت عادی شده است. کم کم داری ساکن می شوی و در این رکودت می گندی. دیگر زلالی و شفافیتی در وجودت دیده نمی شود. پس باید حرکتی کرد. باید قدمی برداشت. این کتاب شروعی است برای حرکت.... نگاهی است متفاوت به توانمندی هایی که داریم و از آن ها غافلیم آدمی که به ماهی چند هزار تومن حقوق و یک زن و بچه و برو بیایی و احياناً یک عنوان روشنفکری و چند جلسه سخنرانی قانع است، دیگر چه می خواهد؟! اگر به این حد قانع باشد، طبیعی است که در رکودش بگردد. اگر به طهارت آب پاک چشمه ها و اشک پاک ابرها هم که باشد، می گندد؛ که گندیدن ضرورت است. کفر متحرک به اسلام می رسد، ولی اسلام را کد پدربزرگ کفر است. سلمان هادر حالی که کافر بودند حرکتشان آنها را به رسول منتهی کرد، و زبیر هادر حالی که با رسول بودند رکودشان آنها را به کفر پیوند زد. کفری که با حرکت ما همراه باشد وحشتی ندارد، وحشت آنجایی است که با رکودها پیوند خورده باشد.

پیاده آمده بودم /محمد کاظم کاظمی /به پیشنهاد علیرضامهری

کتابی با شعرهایی از جنس حرف دل! شعری که برعکس بسیاری از شعرها سخت خوانده نمی شود. و حرف جدی بسیار دارد. از جنس حرف های دهه ی شصت و هفتاد. با نگاه نویی به موضوعات پرداخته است و چنین نگاهی را در هیچ شعر دیگری ندیده ام. بغض واره ای است برای مصائب فرهنگی ما. شاعر شکسته دل افغان، درد دل را در شعر پیاده آمده بودم گفته است و نام کتاب را هم نام همین شعر گذاشته است.

پیاده آمده بودم:

و کسی گفت: بخسپید، فرج در پیش است
کر بلارا بگذارید که حج در پیش است

گفت: ایام برات است، مبادا بروید
وقت ذکر و صلوات است، مبادا بروید

گفت ما از حضراتیم، به ماتکیه کنید
مستجاب الدعواتیم، به ماتکیه کنید



مطلع عشق / براساس بیانات

رهبری / اناشناس (نخواست اسمش فاش شود!)

این کتاب به درد شمایی می خوره که تردید داری راجع به معیارات برای ازدواج، تردید داری که جوونا حرف درست می زنن یا پدر مادرا، اگه این کتابو بخونین تا حد خیلی خوبی معیار های کلی برای یک ازدواج خدایسندانه دستتون میاد. بابه کار بستن نصایح مطرح شده هم انشاالله در دوران تاهل، زندگی شیرینی خواهید داشت.

در ادامه با هم بر محتوای کتاب و رهنمودهای رهبری برای زندگی های شیرین تر و بانشاط تر مروری می کنیم.

*چه کسی گفته ازدواج های دوران جوانی ماندگار نیست؟

جوان ها در سنین مناسب، وقتی از دوران جوانی خارج نشده اند، در همان حال گرمی و شور و شوق باید ازدواج کنند. این برخلاف برداشت و تلقی خیلی از افراد است که خیال می کنند ازدواج های دوران جوانی، ازدواج های زودرس است و ماندگار نیست.

درست برعکس است، این طور نیست. اگر درست صورت بگیرد، ازدواج های بسیار ماندگار و خوبی هم خواهد بود و زن و شوهر در چنین خانواده ای کاملاً با هم صمیمی خواهند بود.

**در خانواده چگونه رفتار کنیم؟

از هر چیزی که محیط خانواده را متشنج و دچار افسردگی و هیجان های بی مورد نماید، اجتناب کنید. هم زن و هم مرد بنا بر سازش و همزیستی و همراهی بگذارند. آنچه در خانواده خیرات وجود دارد، مال زن و شوهر است و در نهایت مال فرزندان است، مال یک طرف نیست. اگر خدای ناکرده در خانواده بی محبتی و عدم اطمینان و صمیمیت باشد، رنجش مال هر دو طرف است.

در استحکام بنیان خانواده خود زن و شوهر بیشترین نقش را دارند. با گذشت خودشان، با همکاری خود، با مهربانی و محبت و اخلاق خوب خودشان می توانند این بنا را ماندگار و این سازگاری را همیشگی بکنند.

**زن گل است نه کارپرداز شما

در روایات داریم المرأة ریحانه، زن گل است. حالا شما ببینید اگر مردی بایک گل با خشونت و بی اعتنائی رفتار کند و پاس گل بودن او را ندارد، چه قدر ظالم و توقعات بی جا و

زیادی

توقعات بی جا و

المرأة

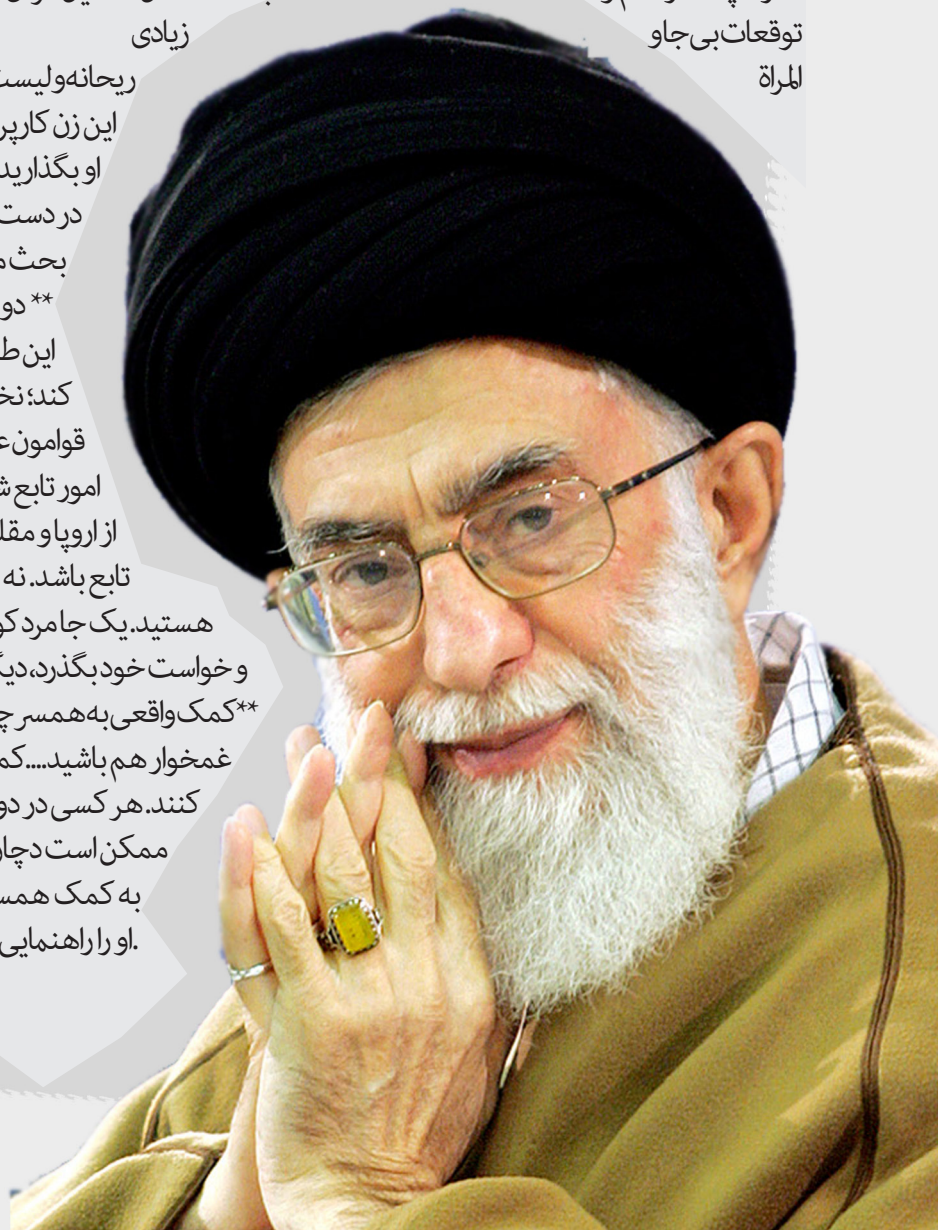
ریحانه ولیست بقهرمانه، قهرمان یعنی همین کارپرداز امور زندگی... این زن کارپرداز شما نیست که همه کارهای زندگیتان را روی دوش او بگذارد و بعد هم از او مواخذه کنید. نه! این یک گلی است در دست شما... حتی اگر دانشمند یا سیاستمدار باشد، در بحث معاشرت خانوادگی او گل است.

** دو شریک و دو رفیق

این طور هم نیست که بگوییم همه جا خانم باید از آقا تبعیت کند؛ نخیر. چنین چیزی نه در اسلام داریم و نه در شرع الرجال قومون علی النساء معنائش این نیست که زن بایست در همه امور تابع شوهر باشد. نه! یا مثل برخی از این اروپا ندیده های بدتر از اروپا و مقلد اروپا، بگوییم زن بایستی همه کاره باشد و مرد باید تابع باشد. نه این هم غلط است. بالاخره دو تا شریک و دو تا رفیق هستید. یک جا مرد کوتاه بیاید، یک جا زن کوتاه بیاید. یکی این جا از سلیقه و خواست خود بگذرد، دیگری در جای دیگر تا بتوانید بایکدیگر زندگی کنید.

**کمک واقعی به همسر چیست؟

غمخوار هم باشید... کمک واقعی این است که دو نفر غمها را از دل هم بر طرف کنند. هر کسی در دوره زندگیش گرفتاری و مشکل و غمی پیدامی کند و ممکن است دچار ابهام و تردید شود. آن دیگری در چنین موقعیتی باید به کمک همسرش بشتابد و به او کمک کند. غم را از دل او بر دارد. او را راهنمایی کند و اشتباه و خطای او را بر طرف کند.



یه ایرادی که همه همیشه می گیرند اینه که ما وقت کتابخوندن رو نداریم! مشکل این نیست که کتاب نمی شناسیم، مشکل اینه که وقت خوندن کتاب رو نداریم! مخصوصا در ایام تعطیلات عید! ما اینجا یه سری توصیه ی کوچیک داریم که شاید به کارتون بیاد! ۱۰۰٪ تضمینی!

فرصت های مردتون (فدا بیمارزد) رو زنده

کنید! در طول روز فرصت هایی هستش که ما معمولا مشغول امر فطیر سوت زدن یا مکیدن سلغ می شیم. این فرصت ها یا فرصت های مشابهی که برای محیط زیست هم به شدت مفید هستن و باعث گسترش سطح زیرکشت علف می شن، اتفاقا برای فونرن کتاب هم خیلی مناسبن. بنابر این وقتی توی تاکسی منتظر هستید که پر بشه و راه بیفته، با خیال راحت کتابتون رو در بیارید و مطالعه کنید، که شرطش اینه که همیشه کتابی برای فونرن همراهتون داشته باشید! کانه لوازم آرایش بعضی فواهران (استغفرالله! ما که نریدیم!) تازه معمولا نفر دومی که مثل شما منتظره حوصله اش سر میره و قبول میکنه که کرایه ی نفرات فالی تاکسی رو حساب کنه! زمانی که سر کلاس منتظر اومدن استاد هستید آرامش فودتون رو حفظ کنید، پشتی صندلی ها رو نشکنید! از دیدن دوستانتون هیجان زده نشید و به جای صمیت در مورد بازی دیشب بارسا می تونید چند صفحه ای کتاب بفونرن! وقت فودتون رو بی فود تلف نکنید! من به شما این اطمینان رو میدم که رثالی ها هیچ وقت زیر بار این حقیقت نمی رن که تیمشون سوراخه!!!!

اول

روز و آفر شب رو از دست نرید: وسط روز آدم درگیر هزار و یک بردقتی میشه، دو سه تا همورگی که باید جواب های دوستتون رو بچک کنید که یک موقع فزای نکرده اشتباه نوشته باشه. کلاس های تی ای که افتقارین ولی حضور و غیاب دارن و هزاران هزار اتفاق ارزنده ی دیگر باعث میشه که شما در طول روز حتی اگر وقت فونرن کتاب رو هم داشته باشید حوصله اش رو نداشته باشید! برای این مشکل ما به شما محصول چریدرمون رو پیشنهاد می کنیم، که خوب وسط روز رو بی خیال شیر! اول روز بعد از نماز و صبحونه فرصتی رو به کتاب فونرن اختصاص برید، البته به شرط اینکه سمر فیز باشید و اول صبح (ساعت ۹) بیدار بشید. آفر شب هم معمولا از کارهای روزمره فارغ شیرید و آرامش نسبی دارید (مخصوصا چون جواب های همورگ دوستتون رو هم چک کردید). فلذا! آفر شب هم برای مطالعه فرصت مناسبیه، از دستش نرید!

پیش

از فواب کتاب بفونرن: ما از

بچکی عادت به شنیدن

قصه های پیش از فواب داریم، یادش به فیر آن شب هایی را که مادرم «تف النظر فی غرایب الامصار» می فواند و پدرم «الکلمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه» را برین سبب و فلذا! پیش از فواب کتاب فونرن اساسا در ژن ما ایرانی ها است! مضمونا از نوع قصه و داستانش. پیش از فواب فرصت بسیار فیلی فوبی برای فونرن کتاب است، از این جهت که هم آرامش لازم برای فونرن کتاب فراهم است و هم ذهن شما را از فکر و خیال های بی هوته (همان ماجرای چک کردن همورگ ها و اینکه استاره نکنه بفهمه اون تی ایه خیلی تیزه و ...) رها می کنه. در این فرصت چشمتان هم گرم می شود و فواب راحت تری را تجربه فواهد کرد. البته بهتر است از کتاب هایی که نیاز به تمرکز فکری بالایی ندارند، (مثلا ماجرای احمد و ساعت! یا قصه های فوب برای بچه های فوب!) استفاده کنید، بنابر این اگر بچه می دانم فیلی اهلس هستید اما به فاطر من مطالعه ی کتاب «تبرید الاعتقاد» را بگذارید برای وقتی دیگر! در مورد همورگ ها هم فیاالتان، راحت، فبر گرفتیم بقیه هم همورگ دوست شما را چک کرده اند!

کتاب را شروع کنید! عزیزانم! فرزندانم! ای جوانان! کتاب را شروع کنید! اگر کتاب را شروع نکنید نمی تونید آن را تمام کنید! و اگر آن را نه شروع کنید و نه تمام کنید آن را فوانده اید! پس عادت کنید که وقتی کتابی را می خرید سریعآ آن را شروع کنید، اجازه نریدید در فانه تان سلسله البیالی از کتاب های فوانده تشکیل شود که فوانرن آن ها هم به اندازه ی فتح اورست سفت فواهر بود! شاید شما هم مثل من با مهم انبوهی از کتاب هایی که انشاء الله در برنامه ی چندم توسعه فوانده فواهند شد و ما برنامه ریزی کرده ایم و ستار تشکیل داده ایم و مشکل در حال بررسی است و به زوری رفع می شود و نه چیزی نبوده که اصلا! کربه بوده! دست به کربیان باشید! (شکسته نفسی کردم البته!) بنابر این بیاید با مصرف بعینه ی آب و شروع هر چه سریع تر کتابی که خریدیم ایم، با محیط زیست فود مهربان باشیم! مهم انبوه کتاب های فوانده کتاب فونرن را برای شما سفت فواهر کرد! پس اراده کنید و کتاب را شروع کنید، معمولا فوانرن چند صفحه ی اول کتاب سفت است و تا در جریان کتاب قرار بگیرد زمان می برد، اما این سفتی را با صبوری به پایان برید که فوانرن الباقیش آسان می شود.

با ما (افراد کتاب فوان) بگردید: ها شما که بوتر از من این شعر ها رو بلرید! شاعر میگه که کسار همنشین در من اثر کرد، تمام روز و شب را بی ثمر کرد! آقا انصافا رفیق فوب به نعمتیه! ذغال آله ذغال باشه...چی؟! بله رفیق رو می کفتم رفیق آله...نه کتاب رو می کفتم... کتاب اگر رفیق باشه یعنی اگر رفیقتون کتاب فون باشه، کتاب + فون = یعنی کتاب باید تو فونش باشه) فیلی فوبه، با این رفیق آله بگردی شما رو هم می کنه به بردقتی مثل فودش، بفشید یعنی شما رو هم کتاب فون می کنه! اصولا بیماری کتاب فونی ارثیه و از رفیق به رفیق به ارث می رسه. بنابر این برای جلوگیری از ابتلا به این بیماری دور و بر کتاب فون ها نرید، چون اونها کتاب های فوبی رو می شناسن که به شما توصیه می کنن، حلقه های نقد و بحث دارن، دسته جمعی کتاب فاصی رو می فونن که این فودش انگیزه ایبار می کنه و ... که همگی از علایم بالینی مرض کتاب فونی هستن!

به قمت از مقدمه جزوه :

... ببخشید که انقدر از این شاخه به اون شاخه می پریم .
سرتون روزیاد درد نمی یارم . ما تازه داریم به دنیا می آیم . نه
اینکه قبلش نبوده باشیم . بودیم اما داریم سعی می کنیم که
برای خودمون به پرچمی چیزی دست و پا کنیم . به مملتی
برای خودمون جور کنیم ، به قبیله ای ، به دور همی ای ،
به جور هویتی که بمونه . یا به همچین چیز هایی . کارمون
هم همون رفع اختلافات و سود تفاهم های بین شما و
کتاب هتشن . آلاں فکر کنیم هیچی تفهیده باشید . منظورم
اینه که ما می خوایم برویجه های کتابخون دانشکده فنی
به پاتوقی داشته باشن ، هم خودشون کتاب بخونن و هم
بقیه رو با کتاب آشتی بدن ، نمایشگاه بذارن ، کتاب معرفی
کنند و از این جزوه های خفن که دستتونه در بیارن ! البته
فعلا ما به دلتمه داریم که می خوایم برایش کت بدوزیم ! ...